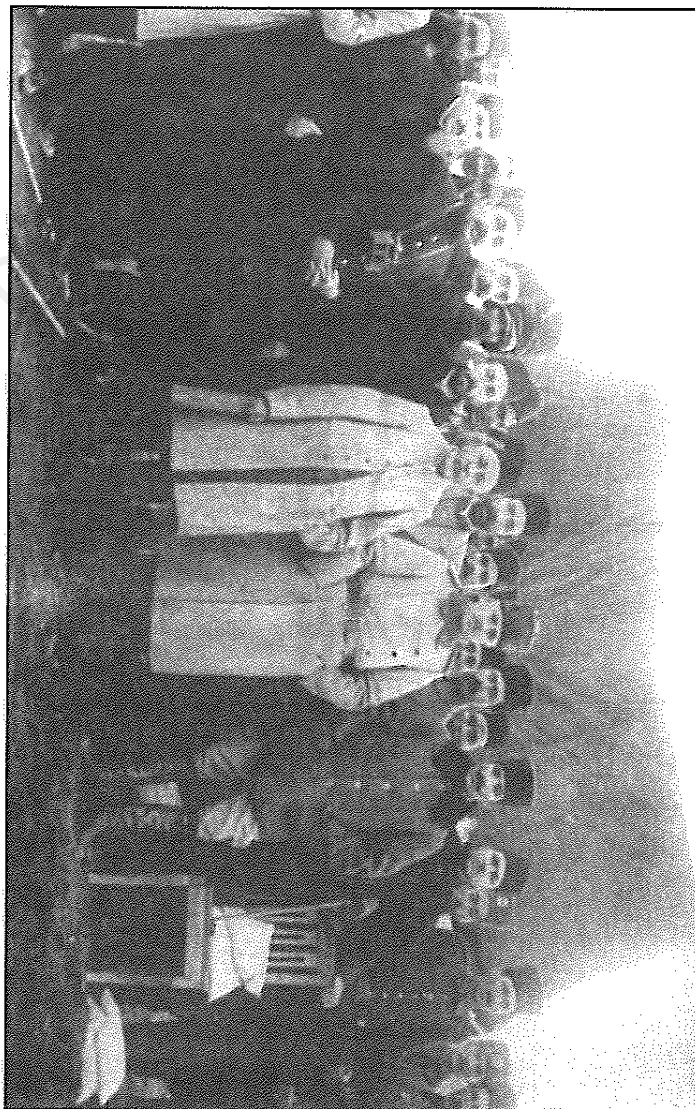


شور و هیجان موجود در ایران، که آلمانی‌ها به آتش آن دامن می‌زدند، در پاییز سال ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۴ ه.ق، به اوج خود رسید. با گفت‌وگو دربارهٔ بستن پیمان اتحاد با آلمان، گویی ایران به زودی وارد صحنهٔ جنگ می‌شد. با این‌که عامل مهم شرکت ایران در صحنهٔ جنگ، همانا تلاش‌های عمال آلمانی بود، اما چون در شدت بخشیدن آن تلاش‌ها شتاب شده بود، یک اقدام قاطع از سوی جبههٔ مخالف، همهٔ کوشش‌های آلمانی‌ها را بی‌ثمر می‌کرد. این اقدام قاطع با یورش روس‌ها به تهران در پاییز همان سال به عمل درآمد. روس‌ها با این اقدام، گذشته از این‌که موقعیت آلمان را به خطر انداختند، شاه و دولت ایران را نیز، از این‌که بدون دردست داشتن ضمانت پستی‌بانی، کشور را به سوی آینده‌ای مبهم بکشانند، به هراس افکندند.

مهاجرت وکیل‌های ملی‌گرای مجلس و فرستادگان سیاسی دولت‌های مرکز و گردانندگان بانفوذ سیاست، ایران را به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ای طرف‌دار ادامهٔ بی‌طرفی کشور و به رسمیت شناختن موقعیت برتر روس‌ها بودند و گروهی دیگر آمادگی داشتند برای آزادی ایران از چنگ روسیه و انگلیس مبارزه کنند. ولی هم‌چنان که وزیرمختار آلمان به درستی پیش‌بینی کرده بود، بدون موافقت شاه و دولت ایران، هیچ کوششی برای بسیج نیروهای ملی فایده نداشت و از سوی دیگر، تلاش برای به راه انداختن شورش همگانی در کشور، بدون پستی‌بانی از خارج، ممکن نبود. از همه مهم‌تر این‌که پیوند ملی‌گرایان ایرانی با آلمان، پیش از آن‌که زاییدهٔ حس



رئیس‌جمهور ایران، آبراهام لیبکی، محصور در خان یولادین، قوزلی بیگ، نظام السلطنه، مانی، سالار و مصطفا، سردار شجاع.

وطن پرستی باشد، به قصد تأمین منافع مادی بود. چه گونگی تحوّل بحران ماه نوامبر / محرم، در ایران، بار دیگر درستی سیاست روس را، که با اقدام‌های شتاب‌زده نیدرمایر و کانتیس به شکست محکوم شده بود، اثبات کرد. نتیجه مهاجرت از تهران، نابودی موقعیت آلمان در غرب این کشور و سرانجام در جنوب و مرکز بود. به دنبال آن، نه تنها ایران از دست رفت، بلکه با یورش روس‌ها، ارتش عثمانی در بین‌النهرین نیز به خطر افتاد و احتمال می‌رفت روس‌ها و انگلیسی‌ها در کورت‌العماره به یک‌دیگر بپیوندند. امروزه می‌دانیم اگر تحوّل‌ات پاییز ایران نبود، بسیار بعید بود روس‌ها دست به حمله بین‌النهرین بزنند.

بخش یگم:

ماه نوامبر: کوشش ناکام جهت عقد پیمان با دولت ایران، دولتی که در معرض تهدید هجوم روس‌ها قرار داشت.

۱. کوشش مشترک روسیه و انگلیس برای کسب نفوذ دوباره در ابتدای پاییز سال ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۳ ه.ق، تحوّل‌ات ایران صورت حادی به خود گرفت. هنگامی که نام‌زد دموکرات‌ها، مستوفی الممالک، زمام امور را به دست گرفت، دامنه تنش‌ها به علت تحریک‌های عمال آلمانی، که در سراسر کشور پخش شده بودند، گسترش یافت. کسانی که تنش‌ها را دامن می‌زدند، پیش از این، کارهایشان شرح داده شده. این فعالیت‌ها عبارت بودند از: مخالفت با بازگشت کنسول‌های روسیه و انگلیس به کرمانشاه در ۲۷ اوت / ۱۶ شوال، یورش به کنسول‌گری انگلیس در اصفهان در اول سپتامبر / ۲۱ شوال، حمله به کنسول‌یار انگلیس در شیراز در ۷ سپتامبر / ۲۷ شوال، بیرون راندن اتباع روسیه و انگلیس از اصفهان در ۶ سپتامبر / ۲۶ شوال، و بالاخره برملا شدن گفت‌وگوهای ایران و آلمان. روی دادهای خارج از ایران و حوادث میدان‌های جنگ نیز در تشدید بحران ایران، بدون تأثیر نبود. در ۲۷ اوت رومانی علیه دولت‌های مرکز وارد جنگ شد. این حوادث اگرچه به سود دول متحد بود، اما به زودی تحت‌الشعاع پیروزی‌های نظامی دولت‌های مرکز قرار گرفت، زیرا

برست لیتوفسک در ۲۵ اوت، گرودنو^۱ در ۲ سپتامبر، و ویلنا^۲ در ۱۸ سپتامبر سقوط کردند و بالأخره با یورش ۶ اکتبر دولت‌های مرکز به صربستان، انتظار می‌رفت که ظرف چند هفته راه بالکان گشوده شود. بلغارستان نیز طبق پیمانی که با دولت‌های مرکز بست، در کنار متحدانش وارد جنگ شد. با این تحولات، مسلم بود که انگلیس و فرانسه نیز عملیات خود را در گالیپولی^۳، که آن همه درباره‌اش تبلیغ شده بود، به زودی و پیش از موعد آغاز می‌کردند.

در این میان انگلیسی‌ها توانستند با تصرف کوت‌العماره در ۲۹ سپتامبر / ۲۰ ذی‌قعدة، به پیروزی چشم‌گیری دست یابند. بدون تردید چنین روی‌دادی در ایران بدون تأثیر نبود و حالا که بغداد به خطر افتاده و انگلیسی‌ها از پاییز حمله خود را به آن شهر آغاز کرده بودند، توجه همگان به ایران جلب شده بود؛ زیرا معلوم بود انگلیسی‌ها می‌خواهند ارتباط عثمانی با ایران و کشورهای آن سوی ایران را قطع کنند.^(۱)

در چنین اوضاع و احوالی که تحولات به سرعت رخ می‌دادند، گفت‌وگوهای مستوفی‌الممالک و رويس، که پیوسته با قهر و آشتی همراه بود، آغاز شد. دولت ایران تحت تأثیر احساسات روزافزون ضدانگلیسی و ضدروسی ایرانیان قصد داشت نفوذ دو هم‌سایه بزرگ خود را با دست آلمان قطع کند. دولت ایران، ضمن این‌که به سبب تردید آلمان در سپردن ضمانت و تشدید عملیات خودسرانه عمال آن کشور، سیاست محتاطانه‌ای در پیش گرفته بود، می‌خواست روس‌ها را نیز از خود راضی نگه دارد. پیدا است این سیاست از ناتوانی کشور و تجربیات تلخ سیاست‌مداران ایران ناشی می‌شد. به هر حال می‌توان گفت تا اجرای تعهدات آلمان و رسیدن تجهیزات مورد نیاز، سیاست برقراری تعادل، روشی خردمندانه به شمار می‌آمد.

روس‌ها نیز از مدت‌ها پیش دریافته بودند که لحظه گرفتن تصمیم قطعی

1. Grodno

2. Wilna

3. Galipoli

فرار سیده است. روس‌ها می‌دانستند مستوفی‌الممالک روزبه‌روز به آلمان بیش‌تر متمایل می‌شود.^(۲) مستوفی‌الممالک نیز توانسته بود با زیرکی و اظهار خشم‌های ظاهری یا باطنی درباره فعالیت آلمانی‌ها،^(۳) روس‌ها را نسبت به موضع حقیقی خود دچار تردید سازد. او به این ترتیب اولاً برای گفت‌وگو با آلمان، که در اثر مشکل ارتباط با برلین به دراز می‌کشید، فرصت کافی به دست می‌آورد و ثانیاً همه راه‌های بازگشت را به گونه‌ای نمی‌بست که روس‌ها را به اقدام‌های خشونت‌بار برانگیزد. از این رو، همان موقعی که درباره گرفتن کمک مالی با رويس گفت‌وگو می‌کرد، با روس‌ها نیز، برای کمک‌های مشابه، وارد گفت‌وگو شده بود.^(۴)

اما فشار تنش و بحران در ایران طوری بود که روس‌ها بیم داشتند دیگر نتوانند موقعیت خود را در پای‌تخت و مرکز ایران حفظ کنند. پس به این فکر افتادند سفارت خود را به قزوین منتقل کنند، زیرا نیروی قزاق مستقر در آن شهر می‌توانست از سفارت پاس‌داری کند.^(۵) اثر نیز می‌کوشید ضمن حفظ موقعیت و بازیافتن مواضع از دست رفته، به دشمنی با آلمان اقدام کند. برای این کار، همان نقشه قدیمی برگرداندن محمدعلی میرزا و تشکیل دولت دیگری بر ضد دولت تهران مطرح شد. اما چون نسبت به پیروزی این نقشه تردیدهایی وجود داشت، از این فکر انصراف حاصل شد.^(۶) از نظر وزیرمختار روسیه، بهترین وسیله برای «جلوگیری از تشدید بحران»^(۷)، تقویت نیروهای روسی با ۵ تا ۶ هزار سرباز دیگر بود. اما این کار عملی نبود و تنها با موافقت مقام‌های نظامی، یک هزار سرباز برای تقویت موضع روسیه در قزوین، راهی ایران شدند.^(۸) البته ورود این عده به ایران بی‌تأثیر نبود.^(۹) از این گذشته، از وقتی شاه‌زاده نیکلا نیکلایویچ^۱، سرفرماندهی کل نیروهای روسیه، از سمت خود برکنار شده و به عنوان حکم‌ران و فرمانده نظامی نیروهای قفقاز راهی منطقه گردیده بود،^(۱۰) احتمال می‌رفت روس‌ها برای

1. Nikola Nikolajewitsch

تحکیم موقعیت خود به اقدام تازه‌ای دست زنند. گمان می‌رفت نیکلایوویچ در محل تازه مأموریتش به علمياتی دست خواهد زد که در محل سابق مأموریتش به انجام آن موفق نشده بود.

مارلینگ وزیرمختار انگلیس نیز تصمیم‌های جدی دیگری برای جلوگیری از نزدیکی کامل ایران و عثمانی گرفته بود. او سپردن یک تعهد مالی به ایران ورشکسته، به همراه یک اولتیماتوم تهدیدآمیز را، بهترین وسیله تغییر جهت دولت ایران می‌دانست. سازانف نخست زوئیه احتیاط‌آمیزی داشت تا آنکه دولت ایران برای گرفتن کمک مالی پیش قدم گردید و به قول اتر، روسیه و انگلیس فرصت دیگری برای جذب ایران به دست آوردند،^(۱۱) غافل از این که دولت ایران برای تحقق هدف‌های ملی تنها یک مانور داده بود؛ گواهی که بی‌درنگ از روس‌ها درخواست کرد چون قشون رتوف‌بیگ ایران را تخلیه کرده، روس‌ها نیز بخشی از نیروهای خود را به ویژه از قزوین فراخواند. روس‌ها با این درخواست موافقت نکردند و برعکس نیروهایشان را تقویت کردند.^(۱۲) دولت روسیه در یادداشت ۱۲ اکتبر ۱۹۱۵ / ۳ ذی‌حجه ۱۳۳۴ درباره کمک مالی اعلام کرد آماده است ماهانه ۳۰ هزار لیره از درآمد گمرکات ایران را به دولت ایران بپردازد.^(۱۳) پیش از این گفتیم که انگلیسی‌ها نیز در این باره چنین موافقتی کرده بودند.^(۱۴) خبر پیش‌نهاد کمک مالی دو دولت روسیه و انگلیس به ایران، توسط دست‌گاه خبرگزاری پترزبورگ، در ۲۲ اکتبر ۱۹۱۵ / ۱۳ ذی‌حجه ۱۳۳۴ در برلین اعلان گردید.^(۱۵) زیمرمن که بی‌اندازه نگران شده بود، بی‌درنگ به روس دستور داد در جریان گفت‌وگو، «پیش‌نهادهای غیرشرافت‌مندانه دو دولت»^(۱۶) را به ایرانیان گوش زد کند و به دولت ایران اطمینان بدهد که آلمان آماده است پس از ورود حسین‌قلی‌خان نواب وزیرمختار ایران^(۱۷) گفت‌وگوهای مربوط به اعطای وام به ایران را آغاز کند و دولت ایران مطمئن باشد که رایش آلمان نهایت تفاهم خود را در این باره مبذول خواهد داشت.^(۱۸) روس که از مذاکرات مالی ایران با روسیه و انگلیس آگاه بود،^(۱۹) نگرانی کم‌تری داشت. روس می‌دانست ایران، تا پیش

از رسیدن کمک‌های آلمان، نمی‌تواند از کمک‌های دو هم‌سایه‌اش که مانع ایستادن چرخ‌های کشور خواهد شد، چشم ببوید. وی عقیده داشت اعطای کمک‌های روسیه و انگلیس، که به معنای ادامه بی‌طرفی ایران و مبارزه با تحریکات آلمانی‌ها بود، جنبه درخواست نداشت، زیرا دو دولت روسیه و انگلیس از ناتوانی ایران برای تحقق شرایط بی‌طرفی آگاه بودند و تنها انتظار داشتند دولت ایران تا آنجا که ممکن است آن شرایط را برآورده کند.^(۲۰)

۲. دشواری‌های موجود در راه بستن قرارداد هم‌کاری ایران و آلمان، تصمیم کابینتس درباره راه انداختن قیام قهرآمیز در ایران تقریباً ۱۴ روز پس از فرستاده شدن تلگرافی از برلین، به روس اختیار داده شد که اعلامیه ۱۰ اکتبر ۱۹۱۵ / اول ذی‌حجه ۱۳۳۳ آلمان را در ایران آشکار سازد. دولت آلمان با این تلگراف تعهد کرده بود اگر ایران به جنگ وارد شود، هنگام بسته شدن پیمان صلح، از استقلال ایران دفاع کند و تمامیت ارضی آن را در آینده تأمین کند.^(۲۱) روس در ملاقات ۲۷ اکتبر / ۱۸ ذی‌حجه، با مستوفی‌الممالک، او را در جریان دستورالعمل‌های فلد مارشال گولتس قرار داد.^(۲۲) با این‌که مستوفی‌الممالک به سبب گزارش نکردن سفیر ایران در عثمانی از جریان آگاهی نداشت، با وصف این نسبت به انتصاب گولتس واکنش مثبت نشان داد، زیرا هم‌چنان که روس عقیده داشت، این انتصاب نشانی از احترام به تمایلات ملت ایران بود. اگرچه روس ضمانت درخواستی ایران را ارائه کرد، اما نتوانست از رییس الوزرای ایران تعهد بگیرد. مستوفی‌الممالک معلوم بودن اوضاع ایران را بهانه قرار داده بود و از نظر او ایران توان خود را به اندازه‌ای از دست داده بود که تاب پای‌داری در برابر هیچ یورش را نداشت. مستوفی‌الممالک می‌گفت اگر ایران به روسیه و انگلیس اعلان جنگ دهد، نتیجه غیرقابل اجتناب این خواهد بود که همه ایالات زرخیز کشور، از قبیل گیلان، مازندران، خوزستان، سیستان، و خراسان، به اشغال نیروهای هم‌سایه درخواهد آمد و هیچ مالیاتی به دولت

مرکزی نخواهد رسید. و اگر جنگ آغاز شود، ایالات دیگر کشور، مانند کرمانشاه و کردستان، به همین سرنوشت دچار خواهند شد.

روشن بود که هدف از این گفته‌ها و شکوه‌ها، که یک ماه پیش از آن طرح نمی‌شد، این بود که بر میزان درخواست از آلمان بیش‌تر افزوده شود. رییس الوزرای ایران معتقد بود برای غلبه بر دشواری‌های مالی و گردش چرخ امور، آلمان تنها برای مخارج غیرنظامی ایران ماهی ۲ میلیون مارک در اختیار این کشور بگذارد. برای اطمینان از آینده، ایران به یک پیمان کتبی اتحاد و دست‌کم یک اعتبار ده ساله از سوی آلمان نیاز دارد؛ زیرا جز در این صورت، ایران بایستی آماده اسارت در چنگ هم‌سایگان نیرومند خود شود. از طرفی ایران اتحاد با آلمان را مشروط به این می‌کرد که هنگام بسته شدن پیمان صلح، همه بدهی‌های این کشور به روسیه و انگلیس از اعتبار ساقط شود. با توجه به این‌که در شرایط کنونی، ایران از پشتی‌بانی مالی روسیه و انگلیس برخوردار نخواهد شد، بنابراین تا موقع بسته شدن پیمان صلح، آلمان باید وامی به مبلغ یک میلیون مارک به اضافه مخارج جنگ به ایران بپردازد.

با این گفت‌وگو، موضوع اتحاد با ایران، مانند سایر فعالیت‌های آلمانی‌ها، با تهدید روبه‌رو شد و صورت معامله و چانه زدن به خود گرفت. اگر این درخواست‌ها که علتش سوءاستفاده از شرایط زمان جنگ بود، انجام می‌شد، وضع اسف‌بار مالی ایران، با کمک آلمان بهبود می‌یافت و ایران، با پشتی‌بانی آلمان، از قید سلطه روسیه و انگلیس آزاد می‌شد، اما معلوم نبود بالأخره دولت ایران سهم خود را در جنگ خواهد پرداخت یا نه.^(۲۳) از سوی دیگر، اگر گمان می‌رفت ایران، به سبب ناتوانی مالی و نظامی، که اصلاح آن کار یک روز و دو روز نبود، در اتحاد با آلمان باری از دوش این کشور بر نمی‌دارد، عکس قضیه نیز صادق بود. چنان‌چه بر اثر جوّی که عمال آلمانی در ایران ایجاد کرده بودند این کشور به جبهه مخالف روی می‌کرد، با توجه به وضع خطیر جبهه خاوری ارتش عثمانی، این کار در حکم شکستی کلی برای آلمان بود. روس که نمی‌توانست مانند هم‌کاران روسی و انگلیسی‌اش، دست به

تهدید و ارباب بزند، درخواست تازه دولت ایران را «اشکال‌تراشی، اما اجتناب‌ناپذیر»^(۲۴) تلقی کرد. ولی به علت آمادگی‌های گولتس، در اجرای مأموریت، و این‌که به بسته شدن سریع پیمان اتحاد با ایران، خوش‌بینی وجود داشت و هر روز انتظار خیر رسیدن تعهد ایران برای شرکت در صحنه جنگ می‌رفت، اوضاع در آلمان به گونه دیگری بود.^(۲۵) یاگوو پس از آگاهی از درخواست‌های ایران، آن را غیرقابل قبول دانست،^(۲۶) اما بر این باور بود که سرانجام پیمان دو کشور امضا خواهد شد. مایه خوش‌بینی او پشتی‌بانی حسین قلی‌خان نواب، وزیرمختار تازه ایران در آلمان و کمیته ملیون ایرانی مقیم برلین بود که از هم‌کاران خود در تهران تلگراف‌هایی دریافت می‌کردند که طبق مفاد آن‌ها پاسخ‌های مستوفی‌الممالک به روس عقیده شخصی‌اش نبوده و رییس‌الوزرا آماده است شرایط آلمان را بپذیرد، اما در عین حال ناگزیر است رعایت وزیران هوادار روسیه و انگلیس را هم بکند. از طرف دیگر، به عنوان یک شرقی، هرچه بتواند، بیش‌تر چانه بزند.^(۲۸) از این رو یاگوو قصد داشت نخست موضوع را با حسین قلی‌خان نواب در برلین بررسی کند. حسین قلی‌خان نواب وزیرمختار ایران تأثیر خوبی روی او گذاشته بود. به گمان یاگوو روش آن وزیرمختار در کار دموکرات‌ها بسیار مؤثر بود. از سوی دیگر، یاگوو امیدوار بود رسیدن گولتس به موصل و پایان موفقیت‌آمیز نبرد صربستان و بیرون راندن انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها از گالیپولی، در آینده نزدیک، ملیون ایرانی را طوری دل‌گرم کند که دولت ایران تقاضاهای آلمان را بپذیرد.^(۲۹)

با این‌که از نظر مقامات آلمان سیاست صبر و انتظار مناسب بود، ولی اوضاع ایران اجازه انتظار کشیدن را نمی‌داد، زیرا افکار عمومی ایرانیان و نوسان آن، تاب تحمل آن وضع در آن محیط پرهیجان را نداشت. تلاش‌های متقابل روسیه و انگلیس، روزبه‌روز شدیدتر می‌شد و بیم از هم پاشیدگی ژاندارمری می‌رفت و عشایر نیز در آستانه کوچ قشلاقی بودند. از همه بدتر آن‌که روس‌ها پس از پیاده کردن نیروی تقویتی خود در بندرانزلی، بر

تهدیدهایشان افزوده بودند. کائیتس که دریافت بود در ایران جز دولت مرکزی، همگان خواستار دست زدن به اقدام جدی هستند، پس از جلب موافقت روس^(۳۰) در صدد برآمد نقشه‌های خود را دنبال کند. به عبارت دیگر، بدون آن‌که منتظر چراغ سبز دولت ایران باشد، برای به راه انداختن شورش همگانی دست به کار شد.^(۳۱) و چون اطلاع یافت که از لحاظ سلسله مراتب اداری از آن پس تابع مارشال گولتس است، بدون این‌که دستوری در این باره داشته باشد، با آزادی عمل کامل، رسماً خود را از قید و بند روس رها ساخت. گرچه تا آن وقت نیز روشی خودسرانه داشت،^(۳۲) اما از آن پس دنباله کارهای خودش را گرفت و چون فهمید تا پیش از فرارسیدن سال ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، نمی‌تواند امید رسیدن جنگ‌افزار و مهمات به ایران را داشته باشد، تصمیم گرفت با وارد آوردن ضربه ناگهانی در ایران، از یورش آوردن روس‌ها جلوگیری کند. کائیتس امیدوار بود با نیرویی که در مغرب ایران در اختیار دارد، روس‌ها را بیرون براند و در سراسر زمستان گذرگاه‌های شمالی را زیر نفوذ خود قرار دهد. آن‌گاه با همکاری اعضای هیئت کلاین^(۳۳)، که در سراسر غرب ایران پراکنده بودند، و هیئت گولتس و افسرانی که قرار بود به ایران بیایند، کار سازمان دادن و آموزش نیروهای ایرانی را در پشت جبهه آغاز کند.

به گمان کائیتس، اگر این نقشه‌ها به موفقیت می‌انجامید، در همکاری دولت ایران، تردید نبود. از این رو در اواخر اکتبر ۱۹۱۵ / اواسط ذی‌حجه ۱۳۳۴ در سلطان‌آباد، شورای جنگی تشکیل داد و در آن شورا تصمیم گرفت عملیاتش را برپایه نقشه یاد شده آغاز کند. در نخستین گام، راهی دیدار با نظام‌السلطنه والی لرستان شد که پیش از آن قول پشتیبانی از آلمان را داده بود.^(۳۴) کائیتس پس از ملاقات با نظام‌السلطنه در ۲۷ اکتبر / ۱۸ ذی‌حجه، هم‌راه با سرگرد دُ ماره^۱ رئیس ژاندارمری بروجرد و یکی از اعضای هیئت

1. De Maré

کلاین، به نام ستوان لورز^۱، راهی دیدار غلام‌رضاخان والی پشتکوه شد که او نیز برای آزادی کشور از چنگال روسیه و انگلیس اعلام آمادگی کرده بود.^(۳۵) کائیتس پس از گفت‌وگو با والی پشتکوه موفق شد نظر موافق او و پسر فعالش سردار جنگ را، که شاید ابتکار پشتیبانی از آلمان از سوی او بود، برای حمله به انگلیسی‌ها در دره کارون و بیرون راندن ایشان از عراق، جلب کند.^(۳۶) برپایه نقشه کائیتس، حمله به انگلیسی‌ها بایستی با یورش همه‌جانبه پادگان‌های ژاندارمری اصفهان، شیراز، بروجرد، و بختیاری‌ها و قشقایی‌ها و عرب‌ها، یعنی توسط چهار یا پنج نیروی عظیم خیالی، به رهبری امیر مجاهد بختیاری حمایت می‌شد.^(۳۷) برای اثبات خیالی بودن نقشه کائیتس، صرف نظر از نبودن وسایل کافی برای آن اقدامات، کافی است گفته شود انجام آن نقشه با زمان آن مطابقت نداشت، زیرا تنها خطری که آن نواحی را از لحاظ جغرافیایی و نظامی تهدید می‌کرد، خطر روس‌ها بود. گواهی که انجام هر نقشه دیگر، جز پراکندگی نیروها، چیزی دربر نداشت.

ساره افسر ارتباطی آلمان، که در کرمانشاه به سر می‌برد، خطر حمله روس‌ها را خیلی روشن‌تر از کائیتس پیش‌بینی کرده بود و برخلاف وابسته نظامی، قابل اجرا نبودن آن نقشه را به خوبی دریافت بود. ساره تنها چیزی را که ممکن می‌دید، این بود که اگر کمک‌های تسلیحاتی می‌رسید، می‌شد در مغرب ایران به مقابله با هجوم روس‌ها پرداخت.^(۳۸)

۳. نمایش نظامی روس‌ها در برابر دروازه‌های تهران و طرح انتقال پای‌تخت ایران به جای دیگر

در این مدت اوضاع تهران کاملاً دگرگون شده بود. روس‌ها که پشت سرهم درباره بستن پیمان اتحاد ایران و آلمان شایعات بسیاری می‌شنیدند، موقع را مناسب می‌دیدند که کار را به پایان برسانند و با استفاده از امکاناتی

1. Lührs

که فرمانده نظامی جدید قفقاز، نیکلا نیکلایویچ^(۳۹)، در اختیارشان می‌گذاشت، به آخرین اقدام متوسل گردند. بنابراین به دولت ایران اطلاع دادند اگر شایعات مربوط به بستن پیمان اتحاد ایران و آلمان راست باشد، قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس، که استقلال ایران را محترم شناخته است، بی‌درنگ از درجه اعتبار خواهد افتاد.^(۴۰) لازم به یادآوری است که بر اثر معاهده قسطنطنیه، قرارداد ۱۹۰۷ پیش از آن لغو شده بود. اما ایرانیان که از این عهدنامه آگاهی نداشتند، از آن تردید هراس‌ناک شدند.^(۴۱) روس‌ها برای این‌که این تهدید شفاهی را با یک اقدام نمایشی قاطع نظامی تکمیل کرده باشند، در ۷ نوامبر ۱۹۱۵ / ۲۹ ذی‌حجه ۱۳۳۳، دو هزار تن از نیروهای خود را که در قزوین مستقر بودند تا ینگه امام جلو آوردند و سه روز بعد، آن نیرو را در کرج که نزدیک تهران است مستقر ساختند^(۴۲) و به این ترتیب، شاه و دولت ایران را در موقعیتی بسیار نامناسب قرار دادند.

در بحبوحه‌ای که روس‌ها به پشت دروازه‌های تهران رسیده بودند و پیاپی در بندرانزلی سرباز تازه‌نفس پیاده می‌کردند، هنوز از جنگ‌افزار و مهمات طرف مقابل خبری نبود و اصلاً این تجهیزات فرستاده نشده بود و هیئت گولتس جدا از جنبه امیدوارکننده‌اش، تازه در آغاز کار بود. خود ایران نیز به تنهایی نمی‌توانست از شمال کشور دفاع کند. حالا این ترس به سفارت آلمان نیز سرایت کرده و سفارت بیم‌ناک بود که روس‌ها پس از پیش‌روی به نیروهای انگلیس، که به سوی بغداد در حرکت بودند، بیوندند و ارتباط ایران و عثمانی را به کلی قطع کنند.^(۴۳)

نخستین چاره‌ای که برای فرار از جنگ روس‌ها به نظر رسید، انتقال پای‌تخت به اصفهان بود. این پیش‌نهاد را نیدرمایر داده بود.^(۴۴) درباره انتخاب پای‌تخت تازه، بین کرمانشاه و اصفهان، میان روس و لیتن اختلاف نظر بود و سرانجام پیش‌نهاد نیدرمایر مورد تصویب قرار گرفت،^(۴۵) زیرا همه می‌ترسیدند که شاه تحت تأثیر حمله روس‌ها خود را یک‌باره در اختیار آن‌ها بگذارد و این بیم و هراس روز به روز شدت می‌یافت.^(۴۶)

۴. تردید شاه و دولت ایران و نقشه‌های کانیتس برای وارد کردن یک ضربه ناگهانی

رویس می‌خواست آنچه را که هنوز قابل نجات است از مهلکه نجات دهد. شاه ایران در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵ / ۲ محرم ۱۳۳۴ طرح قرارداد محرمانه‌ای را برای امضاء به او داد.^(۴۷) مفاد قرارداد، دفاعی بود؛ اعتبار آن به مدت بیست سال^۱ پیش‌بینی شده بود و موقعیت ممتازی را که روس‌ها و انگلیسی‌ها در آن وقت از آن برخوردار بودند، پس از پایان جنگ برای آلمان در نظر می‌گرفت. این قرارداد در جریان جنگ بار سنگینی بر دوش آلمان می‌گذاشت و هیچ تعهدی برای ورود ایران به صحنه جنگ ایجاد نمی‌کرد. برپایه این قرارداد، نیروی نظامی ایران به همان وسایل موجود در ایران، به نحوی که بی‌طرفی کشور شکسته نشود، بایستی بسیج می‌شد. این قرارداد تأیید همان نقشه پیشین آلمان بود که رویس و کاردورف از آغاز همان سال بی‌هوده کوشیدند موافقت دولت ایران را به اجرای آن جلب کنند. اما با توجه به اوضاع ایران در آن شرایط خطرناک و بحرانی، آلمان نمی‌خواست تعهد بدهد آن را اجرا کند.

اما رویس برای پیش‌گیری از تسلیم احتمالی و ناگهانی شاه، به جبهه مخالف، پس از مدتی شور و مشورت با کانیتس، لیتن، و شونمان، پس از تحریر چند متن، سرانجام اعلان داشت آماده است قرارداد را امضاء کند، اما برای این کار اختیاری از جانب برلین ندارد، زیرا دو هفته طول می‌کشد تا پاسخ برلین برسد و ممکن است این موضوع تحت‌الشعاع تحولات جدی دیگر واقع شود.^(۴۸)

پیش از ظهر ۱۱ نوامبر / ۳ محرم، درحالی که لیتن حامل قرارداد امضاء شده رویس بود، راهی مقر ریاست وزرای ایران گردید تا طبق قرار قبلی، پیمان‌نامه را به امضای وزیر خارجه و سرانجام به توشیح شاه برساند.

۱. بنگرید به اسناد بیوست، سندهای ۲۰ و ۲۱.

یک نسخه دیگر قرارداد، متعلق به دولت ایران بود. مستوفی الممالک به عنوان این که باید دو نسخه را با یکدیگر مقایسه کند و بعد از ظهر آن را به امضاء برساند، لیتن را مرخص کرد. بنابراین لیتن با نسخه‌ای از قرارداد که روپس امضاء کرده بود، ناگزیر از بازگشت به سفارت آلمان گردید. در بعد از ظهر همان روز معین‌الوزاره (حسین علاء) رئیس کابینه وزارت خارجه در سفارت آلمان حاضر شد و به روپس گفت چون شاه نمی‌تواند درباره توشیح آن قرارداد تصمیم قطعی بگیرد، روپس شرط موافقت دولت متبوعش را پس بگیرد^(۴۹) و با مسئولیت خودش، شخصاً آن را امضاء کند. روپس با این درخواست موافقت کرد، به شرط آن که دولت ایران مطلب زیر را مورد تأیید قرار دهد:

«وزیرمختار آلمان به حضرت اشرف رئیس‌الوزراء و عالی‌جناب وزیر امور خارجه اعلام کرد به علت عدم امکان برقراری ارتباط سریع تلگرافی، نمی‌تواند اجازه وزیر متبوع خود را دریافت نماید، با این حال به سبب مخاطرات موجود در اوضاع و احوال فعلی، این قرارداد را به نام دولت آلمان، امضاء خواهد کرد.»

هنگام غروب لیتن از رئیس دفتر ریاست وزراء یادداشتی دریافت کرد که در آن^(۵۰) از «وضع غیرقابل پیش‌بینی» سخن به میان آمده و به گفت‌وگوی مجدد حضوری اشاره کرده بود. در روز ۱۲ نوامبر / ۴ محرم، معین‌الوزاره به لیتن اطلاع داد شاه در حین توشیح قرارداد اطلاع یافت قشون روسیه، که تنها چهار ساعت با پای‌تخت فاصله داشتند، به حومه پای‌تخت نزدیک شده‌اند و شاه به قدری از این واقعه ناراحت شده که برای حفظ آزادی عمل خود از توشیح آن پیمان خودداری کرده و اعلام داشته به محض آن که دولت آلمان به وزیرمختار خود در تهران اختیار امضاء بدهد، او آماده توشیح خواهد بود.^(۵۱) روشن است منظور شاه این بود که با وجود تهدید روس‌ها و فشار آلمانی‌ها دو هفته فرصت داشته باشد، زیرا پیش از این گفتیم که زمان لازم برای پرسش و پاسخ با برلین دو هفته طول می‌کشید. داوری درباره این که آیا

تنها عدم قاطعیت باعث شده بود آن پادشاه هیجده ساله آن‌طور محتاطانه عمل کند یا احتیاط هوش‌مندانه، بسیار دشوار است. اما می‌توان گفت رفتار شاه جوان مطمئناً از احتیاط او سرچشمه می‌گرفت، زیرا پس از فاش شدن مفاد قرارداد، دولت آلمان به علت آن که وزیرمختارش در امضای قرارداد اختیار نداشته است، از به رسمیت شناختن امضاء و موافقت وزیرمختارش، خودداری ورزید.^(۵۲) مشخص نیست که آلمان در موقعیتی بوده که توانایی پشتی‌بانی به موقع از ایران در برابر روسیه و انگلیس را داشته باشد یا نه. و اصولاً آیا ایران با این قرارداد، به اجرای سهم‌گینی که سرنوشتش نامعلوم بود کشیده نمی‌شد؟ روپس در آن اوقات احساس ناخوش‌آیندی داشت و نگران بود ایران خود را بدون دفاع تسلیم هم‌سایگان نیرومندش کند. چه در این صورت «همه تضمین‌ها برای آلمان به بهایی‌گراف تمام می‌شد.»^(۵۳)

در همین احوال هیجان در تهران شدت گرفت. قشون روسی که در ینگه امام توقف داشت، هر روز به کرج نزدیک‌تر می‌شد^(۵۴) و در چنین شرایطی روپس خود را برای عزیمت از تهران آماده می‌ساخت.^(۵۵) او به دولت ایران اطلاع داد که برای داشتن آزادی عمل در برابر فشارهای دشمن ناگزیر است با پیش‌روی بیش‌تر روس‌ها به سوی پای‌تخت، سفارت آلمان را به جنوب ایران منتقل کند.^(۵۶) بسیاری از اعضای حزب دموکرات تهران را به سوی جنوب کشور، ترک کردند.^(۵۷) در آن روزها پی‌درپی شایعاتی پراکنده می‌گشت و اطمینان داده می‌شد ظرف چند روز آینده سرنوشت ایران معلوم می‌شود و جهت‌گیری میان دو جبهه به زودی تعیین می‌گردد.^(۵۸) کوشش وزراء مختار دولت‌های محور بیش‌تر صرف آن می‌شد که شاه و دولت پای‌تخت را ترک نکنند، اما نه شاه و نه دولت مردد، نمی‌توانستند در این باره تصمیم قطعی بگیرند و تنها با ناامیدی تلاش می‌کردند قشون روسی دوباره به قزوین بازگردد.^(۵۹)

در این وضع نامناسب، که موقعیت آلمانی‌ها در ایران به مویی بسته بود، باز میان روپس و کانیتس اختلاف نظر پیدا شد، زیرا در حالی که کانیتس روی

اطمینان به قول و قرارهایش، زمان آغاز عملیات نظامی و به عبارت دیگر، سازمان دادن قیام همگانی را مناسب می‌دانست،^(۶۰) روس همانند عاصم‌بیگ معتقد بود تا زمانی که ایران رسماً جانب آلمان و عثمانی را نگرفته، باید به بی‌طرفی اش احترام گذاشت.^(۶۱) کائیتس به امضای قراردادی که گفتیم اهمیت زیادی می‌داد، چون امیدوار بود با پخش خبر امضای آن، علامت آغاز قیام همگانی ایرانیان علیه روسیه و انگلیس داده شود.^(۶۲) و حالا تردید داشت دولت «فاسد»^(۶۳) ایران بتواند تصمیم لازم را بگیرد. پس به این اندیشه افتاد که با توسل به زور، دولت و شاه را وادار به ترک پای‌تخت کند.^(۶۴) این همان اقدامی بود که بسیاری از سیاست‌مداران ایرانی را بیم‌ناک می‌کرد که مبادا بدون آمادگی قبلی، پای ایران به جنگ کشیده شود. روس پیش‌بینی می‌کرد که اگر توسل به زور کائیتس به نتیجه نرسد، نمایندگان سه دولت محور ضرورتاً ناگزیر از ترک تهران خواهند شد و در این شرایط دیگر رهبر و دولتی درکار نیست که بتواند قراردادی با او ببندد.^(۶۵)

بر پایه نقشه توسل به زور کائیتس، بایستی بریگاد قزاق، یعنی مهم‌ترین پای‌گاه روسیه در تهران^(۶۶) که از مدت‌ها پیش کائیتس به تحریکات موفقیت‌آمیزی در میان افسران آن دست زده بود، به کمک ژاندارمری، در شب ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ / ۷ محرم ۱۳۳۵ سر به شورش برمی‌داشت و سراسر بریگاد قزاق خلع سلاح می‌گردید و همه فرماندهان روسی آن بازداشت می‌شدند.^(۶۷) کائیتس امیدوار بود با اجرای این نقشه که می‌بایست با اطلاع وزرای دموکرات عملی می‌شد، مقدمه قیام همگانی فراهم شود و شاه و دولت به ترک پای‌تخت تشویق شوند. اما در ملاقاتی که شب ۱۳ نوامبر / ۵ محرم، میان عاصم‌بیگ، روس، هلر و کائیتس در سفارت عثمانی روی داد، همگی در موفقیت این عملیات تردید کردند. آن‌ها امیدوار نبودند که شب هنگام به شاه ایران دست‌رسی پیدا کنند. در ضمن «وزراء مختار دولت‌های مرکز علنی برای واژگونی سریع اوضاع نمی‌دیدند و معتقد بودند هر روز که با آرامش بگذرد، احتمال رسیدن تجهیزات و دست یافتن به

مزایای آن بیش‌تر خواهد شد.»^(۶۸) کائیتس نظر وزراء مختار را پذیرفت و دستور لغو عملیات را صادر کرد،^(۶۹) اما این عملیات آغاز شده بود و لغو دستور تنها در موارد خاصی عملی می‌گردید.

به سبب ناشی‌گری طراحان این نقشه، روس‌ها از آن آگاه شدند.^(۷۰) و از قبل تصمیم‌های لازم را گرفتند. آن‌ها به بریگاد قزاق آماده‌باش دادند و به افسران قزاق، سوگند وفاداری به تزار را یادآوری کردند.^(۷۱) از آن گذشته، بخش بزرگی از سپاه روسی، که در ینگه امام مستقر بود، در ۱۴ نوامبر / ۶ محرم، به سوی تهران حرکت کرد و نقشه شورش بریگاد قزاق شکست خورد و تنها نزدیک به یک‌صد قزاق ایرانی از بریگاد گریختند، که بعدها در کنار ملیون ایرانی به نبرد پرداختند.^(۷۲)

۵. ۱۵ نوامبر: صدور دستور حرکت از سوی شاه و عزیمت نمایندگان دولت‌های مرکزی و هواداران ایشان بدون همراهی شاه و اعضای دولت در پی شکست شورش بریگاد قزاق، سپاه روسی به سوی تهران حرکت کرد. در ساعت ۶ صبح ۱۵ نوامبر / ۷ محرم، شاه به سرگرد فریک^۱ یکی از فرماندهان سوئدی ژاندارمری اطلاع داد سرهنگ ادوال^۲ فرمانده کل ژاندارمری ساعت ۷ صبح در کاخ سلطنتی به حضور او برسد. در این ملاقات شاه دستور تخلیه تهران را خطاب به آن فرمانده صادر کرد و فرمان داد ژاندارمری، او [شاه] را تا قم بدرقه کند. دولت نیز هم‌زمان برای همه نمایندگان‌های دولت‌های خارجی اطلاعیه‌ای فرستاد و به فرماندهان قزاق دستور داد محافظت از تهران را به عهده گیرند و در یک اطلاعیه رسمی گفته شد چون بر اثر یورش روس‌ها به پای‌تخت، آزادی عمل شاه محدود شده، بنابراین تغییر مقر خود را ضروری تشخیص داده است. نمایندگان دولت‌های خارجی باید از این عمل پیروی کنند^(۷۳) و در این باره نیز دستوری به مجلس

1. Frick

2. Edwall

صادر گردید. (۷۴) هر دم انتظار ورود قشون روسیه به پای‌تخت می‌رفت. (۷۵) صدور این دستورها باعث شد نمایندگان ملی‌گرای مجلس، یعنی آن عده از دموکرات‌ها که هنوز در تهران بودند، هواداران عثمانی و آلمان، و نمایندگان دولت‌های مرکز، (۷۶) از تهران بیرون روند. آن‌ها درحالی که با نیروی ژاندارمری محافظت می‌شدند، به سوی قم حرکت کردند تا در آن شهر منتظر رسیدن شاه باشند. شاه‌زاده رویس نیز در پگاه ۱۵ نوامبر / ۷ محرم، تهران را ترک کرد و به آنان پیوست. (۷۷) اما لوگوتهی و عاصم‌بیگ در ۶ کیلومتری جنوب تهران یعنی در شاه عبدالعظیم (۷۸) توقف کردند. میرزا سلیمان‌خان مدیرکل وزارت داخله به اصفهان رفت تا کارهای مقدماتی را در آن شهر، که گمان می‌رفت پای‌تخت جدید ایران باشد، انجام دهد. (۷۹) سفارت امریکا در تهران حفاظت از منافع آلمان و پستی‌بانی از اتباع اندک آن کشور را به عهده گرفت. (۸۰) در سفارت آلمان تنها شخص منشی، زومرا، باقی ماند و او که در آن وقت تنها گزارش‌گر وقایع بود، خدمات گران‌بهایی انجام داد.

سفر هواداران آلمان و عثمانی از تهران، بدون تأمل و برنامه‌ریزی، انجام شد و در نتیجه حرکت شاه و دولت را که عملی بود، ناممکن ساخت. در میان آن شتاب و هیجان، فراموش شده بود که شاه متزلزل را نباید در پای‌تخت تنها گذاشت تا تسلیم جبهه مخالف شود. حتی وزیرمختار آلمان که در همه تلگراف‌های خود به برلین ضرورت انتقال پای‌تخت را یادآور می‌شد، در آن ساعات سرنوشت‌ساز، سیاست احتیاط و دوراندیشی و شاید تهور شخصی را از دست داد و او هم در کارش شتاب کرد. (۸۱)

سفر بی‌موقع و نسنجیده از تهران، و غفلت ورزیدن از این‌که نبایستی به هیچ نحو شاه را در تهران تنها می‌گذاشتند، سبب شد که در آن لحظه‌های بحران‌زده، که برای کل سیاست آلمان و عثمانی در ایران سرنوشت‌ساز بود،

تنها سرهنگ ادوال، که پستی‌بان سیاست آلمان و عثمانی در ایران بود، در کنار شاه باقی بماند و او را به عزیمت از پای‌تخت ترغیب کند. (۸۲) اما چه سود که تلاش‌های او، به وسیله هواداران روسیه و انگلیس، از قبیل کامران میرزا عموی بزرگ شاه، (۸۳) سپهدار و فرمانفرما، بی‌اثر می‌شد. آن‌ها شاه بی‌یار و یاور را به اندازه‌ای به ماندن در تهران تشویق کردند که سرانجام وزراء مختار روسیه و انگلیس که درخواست شرف‌یابی کرده بودند، از راه رسیدند و شاه را زیر فشار قرار دادند. قول وزراء مختار دو هم‌سایه، درباره عقب‌نشینی قشون روسیه به کرج و تهدیدهای ایشان به بازداشت شاه، در صورت حرکت او از تهران، سرانجام کارگر افتاد و شاه ساعت ۹ شب تصمیم گرفت موقتاً در پای‌تخت باقی بماند، اما در نهم به ادوال اطلاع داد که شب، هنگام حرکت خواهد کرد. البته این کار را نکرد و حرکت را موکول به فردا کرد (۸۴) و سرانجام به فراموشی سپرده شد. (۸۵) به این ترتیب نقشه به راه انداختن شورش همگانی با شرکت شاه و دولت منتفی شد. نکته گفتنی این است که ادوال که در همه وقایع شرکت داشت، به این نتیجه رسیده بود که حضور آلمانی‌ها و تأثیر ایشان در حوادث کافی بود تا هدف مورد نظر تأمین گردد و روس‌ها و انگلیسی‌ها در برابر عمل انجام شده، قرار بگیرند. (۸۶)

به این ترتیب روس‌ها و انگلیسی‌ها در مجموع موفق شدند و دست‌کم بر تهران تسلط یافتند (۸۷) تلاش‌های آلمانی‌ها تا آن‌جا که متوجه جذب شاه و دولت به سوی خود می‌شد، به ناکامی و شکست گرایید. تحولات حاصل از سیاست آلمان در ایران، از آن پس بستگی به این داشت که آیا کانیس و ملی‌گرایان ایرانی می‌توانستند بدون شرکت شاه و دولت ترتیب یک قیام همگانی در ایران یا در بخشی از ایران را بدهند یا نه.

۶. خودداری شاه‌زاده رویس از بازگشت به تهران

پس از مهاجرت هواداران آلمان و وزیرمختار آن کشور از تهران، همان کارهایی را که عمال آلمانی تا آن وقت با زور انجام می‌دادند - ممانعت از رفتن

کنسول‌های دولت دشمن به محل مأموریتشان - اینک نمایندگان روسیه و انگلیس، بدون اعمال زور و بدون قشون، با نمایندگان دولت‌های مرکز می‌کردند. شاه و دولت ایران در چنگال نمایندگان دول متحد و هواداران ایشان افتاده بودند و اوضاع تغییر نمایانی کرده بود. یکی از نشانه‌های این چرخش سیاسی، عضویت فرمانفرما و عین‌الدوله در کابینه مستوفی‌الممالک بود که هنوز زمام کارها را در دست داشت.^(۸۸) آن هفته بحرانی به پایان نرسیده بود که شاه از وکیل‌های مجلس و نمایندگان سیاسی دولت‌های مرکز خواست به تهران بازگردند.^(۸۹) لزومی به یادآوری این نکته نیست که اگر گروه اول فرمان شاه را اطاعت می‌کردند و به پای‌تخت بازمی‌گشتند و دسته دوم به سبب ترس از واکنش شدید روس‌ها از اجرای آن فرمان خودداری می‌کردند، پیروزی روسیه و انگلیس در تهران بیش از پیش تکمیل می‌گردید.

اما سیر روی دادها به گونه دیگری شد. بیش‌تر سیاست‌مداران دموکرات و ملی‌گرا و هواداران ایشان، و مهم‌تر از همه، وکیل‌های مهاجر مجلس شورای ملی، به عنوان اعتراض به زورگویی روس‌ها، در قم باقی ماندند،^(۹۰) اما رشته پیوند خود را با شاه و دولت نگسستند.^(۹۱) پس از آن‌که شاه سفیر عثمانی و وزیرمختار اتریش را مطمئن کرد که «روس‌ها تهران را اشغال نخواهند کرد»، آن دو در ۲۶ نوامبر / ۱۸ محرم، به پای‌تخت بازگشتند.^(۹۲) شاه‌زاده روئیس به عنوان بانفوذترین و عالی‌ترین مقام دیپلماتیک دولت‌های مرکز گفت تا وقتی روس‌ها به سوی قزوین پس ننشینند، او از بازگشت به تهران معذور است.^(۹۳) وی افزود «در سایه سرنیزه جایی برای حفظ منافع دولت امپراتوری آلمان نیست. به ویژه آن‌که تا وقتی زورگویی روس‌ها ادامه داشته باشد، مجلس ایران نیز از بازگشت به تهران خودداری می‌کند.»^(۹۴)

این تصمیم روئیس که می‌توانست نشانی از ناتوانی و بزدلی او باشد، با بازگشت بی‌خطر عاصم‌بیگ و لوگوتتی به تهران، در وزارت خارجه آلمان، تأیید نشد و یاگوو از روئیس خواست هنگامی که خطر یورش و انتقام‌جویی روس‌ها نیست، او به تهران بازگردد و کنت کانتیس را به عنوان نماینده آلمان

بر سر مهاجرین بگمارد.^(۹۵) این دستور که براساس اصل «مشروط به وضع موجود» صادر گردید، احتمال عملیات روس‌ها را در غرب ایران و احتمال گسستن ارتباط آن منطقه را با تهران، در نظر نمی‌گرفت و غافل بود که سیر حوادث و روی‌دادها از مفاد آن پیشی گرفته است.^(۹۶) از این گذشته، یاگوو فراموش کرده بود بازگشت لوگوتتی و عاصم‌بیگ که روس‌ها و انگلیسی‌ها بیمی از آن نداشتند، به هیچ روی دلیل آن نمی‌شد که بازگشت روئیس، پی‌آمدهای خطرناک نداشته باشد. زیرا همان‌طور که می‌دانیم، روئیس در آن اوضاع و احوال، به ناحق، محرک اصلی همه اقدام‌های ضدروسی و انگلیسی بود.^(۹۷) گوا این‌که اگر روئیس به همین سادگی به محل مأموریت خویش بازمی‌گشت، با توجه به شرکت فعالانه او در مهاجرت، در نظر ملی‌گرایان مقیم قم، عملش غیراخلاقی جلوه می‌کرد.^(۹۸) امروزه با قطعیت نمی‌توان در این باره داوری کرد که آیا روئیس باید به تهران بازمی‌گشت و با توجه به تأثیر بازگشت او در وجهه آلمان در ایران و کشورهای اسلامی، همه خطرها را به جان می‌خرید، یا آن‌که بهتر بود به جای رفتن به تهران، نمایندگی کشور خود را در بخش دیگری از ایران عهده‌دار می‌شد؛ آن هم بخشی که آمادگی داشت با آلمان پیوند اتحاد ببندد و برای آزادی ایران از چنگال روسیه و انگلیس به مبارزه برخیزد. اما مسلم بود که روئیس از اواخر اکتبر ۱۹۱۵ / ذی‌حجه ۱۳۳۳ قدرت خود را در برابر کانتیس از دست داد^(۹۹) و ناچار شد خواسته یا ناخواسته تسلیم برنامه‌ها و نقشه‌های نظامی او شود. چه، وقتی همه تلاش‌های سیاسی‌ای که ابتکار روئیس بود با شکست روبه‌رو شده بود، نوبت دست زدن به اقدام‌های قهرآمیز نظامی و ابتکاری کانتیس رسیده بود.^(۱۰۰)

اسب، طول و عرض مغرب ایران را درمی‌نوردید تا مقدمات دفاع از مغرب این کشور را در برابر یورش روس‌ها مهیا کند. برای حفظ این بخش از ایران، نخست اعضای هیئت کلاین، که در نقاط مهم کشور پراکنده بودند، و پادگان‌های ژاندارمری به کار گرفته شدند. در یکم نوامبر ۱۹۱۵ / ۲۳ ذی‌حجه ۱۳۳۳ نخستین محموله طلا به ارزش ۸۰ هزار لیره عثمانی به کرمانشاه رسید تا عملیات آلمانی‌ها از پشتوانه مالی برخوردار باشد،^(۱۰۷) اما هنوز از جنگ‌افزار و مهمات خبری نبود.

پس از قیام در همدان، که از پیش تدارک دیده شده بود، عملیات دفاع از غرب آغاز گردید.^(۱۰۸) این قیام، تحرک سیاسی تازه‌ای ایجاد کرد، زیرا همدان از مدت‌ها پیش زیر نفوذ روس‌ها قرار داشت و مسلم بود درگیری با آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است. سروان اردمان^۱ آلمانی، با هم‌کاری وبر سویسی، مأمور کنسولی آلمان، با استفاده از هیجان مذهبی ماه محرّم، به اتفاق ژاندارمری، در تاریخ ۲۲ نوامبر / ۱۴ محرّم، به مواضع روس‌ها در تپه مصلی حمله بردند و توانستند کنسول‌های روسیه و انگلیس و محافظین ایشان و سربازان روسی مستقر در آن ناحیه را عقب بنشانند.^(۱۰۹) به این ترتیب اردمان توانست از شمال همدان، در برابر روس‌ها که خبر حرکت آن‌ها از قزوین رسیده بود، دفاع کند. حتی توانست ستون مقدم سربازان روسی را در درّه‌ای میان همدان و قزوین، در ناحیه‌ای به نام سلطان بلاغ (نزدیک آوج)، شکست دهد و آن نقطه تدافعی مهم را در اختیار گیرد.^(۱۱۰) کانیتس یک‌صد نفر را برای دفاع از مواضع اردمان، از فوج هفتم ژاندارمری، روانه آن ناحیه کرد.^(۱۱۱) هم‌زمان با این جریان، کلاین و هم‌دستان او، در برابر حمله جناحی از قشون سرهنگ مامونوف^۲ روسی که عده نفراتش به ۲۵۰ می‌رسید و ۲ عراده توپ نیز داشتند، پای‌داری کردند و روس‌ها را به عقب‌نشینی به سوی صحنه واداشتند.^(۱۱۲) به این ترتیب خط مواضع دفاعی آلمان، از آن

بخش دوم:

یورش روس‌ها به کرمانشاه

۱. اقدام‌های کانیتس برای دفاع از مغرب ایران

کانیتس پس از شکست نقشه‌اش در بریگاد قزاق، صبح روز ۱۵ نوامبر / ۷ محرم، تهران را ترک کرد^(۱۰۱) و پس از گفت‌وگوی کوتاهی با شونمان در تاریخ ۱۸ نوامبر / ۱۰ محرم، از سلطان‌آباد به بروجرود رفت^(۱۰۲) تا برپایه گفت‌وگوهای قبلی^(۱۰۳) با نظام‌السلطنه والی لرستان و غلام‌رضاخان والی پشتکوه، و با هم‌کاری گولتس که قرار بود ظرف یکی دو روز بعد به بغداد برسد، دفاع از مغرب ایران را سازمان‌دهی کند.^(۱۰۴) آخرین هدف او همانا قیام همگانی در ایران و آزاد کردن شاه بود و این هدف با خواسته‌های ملی‌گرایان ایرانی مقیم قم و برلین هم‌آهنگی کامل داشت.^(۱۰۵) اما هم‌کاری کانیتس و گولتس، موقعیتی کاملاً نامناسب داشت، زیرا هرکدام از دیگری توقع پشتیبانی داشتند. گولتس برای بیرون راندن انگلیسی‌ها از بین‌النهرین و ایران، به پشتیبانی نیروهای موجود در ایران بها می‌داد و چون نیروهای عثمانی را برای دفاع از بغداد کافی نمی‌دانست، امید خود را از پشتیبانی عثمانی بریده بود. از سوی دیگر، کانیتس نیز از کارایی نظامی عشایر ایران نوامید شده بود و چون انتظار کمک از خارج داشت، به پشتیبانی عثمانی‌ها چشم امید دوخته بود.^(۱۰۶) کانیتس که از بیماری اسهال خونی رنج می‌برد، در عین حال که به مداوای خود ناامید بود، چون موجودی کراماتی، سوار بر

1. Erdmann

2. Mamanow

ناحیه تا چهل کیلومتری کرمانشاه، کشیده شد، اما با همه این‌ها خطر هم‌چنان باقی بود.^(۱۱۳)

کانیتس که مطمئن بود روس‌ها برای قطع ارتباط آلمانی‌ها و عثمانی‌ها در ایران، به زودی حمله شدیدی به کرمانشاه خواهند کرد تا بعداً به قشون عثمانی در بغداد از جناحین ضربه بزنند،^(۱۱۴) نقشه عملیاتی دیگری کشید. براساس این نقشه، همه نیروهای زیرفرمان او باید در نواحی میان کرمانشاه و بروجرد متمرکز می‌شد و از سویی نیروهای داوطلب تقویتی مجاهد و نیروهای ژاندارمری و لُرهای طرف‌دار نظام‌السلطنه باید راه‌های ارتباطی قم - سلطان‌آباد - کرمانشاه را در اختیار می‌گرفتند و سپس همه با هم به سوی تهران یورش می‌بردند.^(۱۱۵) برای گرد آوردن این نیروها و به دست آوردن فرصت، شونمان مأمور شد با پستی‌بانی ملی‌گرایان مقیم قم، و با شرکت افسران ژاندارمری تهران، قم، کاشان، اصفهان، و سلطان‌آباد، یک جناح را از قم رهبری کند.^(۱۱۶)

این‌که همه تلاش‌ها برای تصرف تهران و آزاد کردن شاه متمرکز می‌شد، نشان می‌دهد تصمیم شاه و دولت برای ماندن در پای‌تخت تا چه اندازه از اهمیت برخوردار بوده. دیدیم که آلمانی‌ها با غفلت از این موضوع، باعث اجرای چنین تصمیمی شده بودند. به هر حال هرچه بود همه کوشش‌ها صرف گردآوری نیرو برای برپایی قیام همگانی در ایران و رویارویی با روس‌ها می‌گردید. وکیلان ملی‌گرای مجلس، که به قم آمده بودند،^(۱۱۷) به رغم همه وعده‌های نمایندگان دول متفق،^(۱۱۸) از بازگشتن به تهران خودداری ورزیدند و پس از مدت‌ها تبادل نظر، در آن شهر، با شرکت سلیمان میرزا یک مجلس فرعی تشکیل دادند^(۱۱۹) و کمیته دفاع ملی را به ریاست او تأسیس کردند.^(۱۲۰) اما به زودی دانسته شد که آن همه تب و تاب و هیجان و آن سخن‌های آتشین^(۱۲۱) که بایستی نبردهای آزادی ایران را آغاز می‌کردند و شاه را از چنگال روس‌ها می‌رهانیدند،^(۱۲۲) تأثیر چندانی در برپایی قیام همگانی نگذاشته.^(۱۲۳) عده زیادی از رهبران کشور و عشایر - که کانیتس آن

همه روی آنان کار کرده بود - خود را کنار کشیدند. از ژاندارمری غفلت کرده بودند و شاه نیز با ماندن در پای‌تخت، اراده خود را برای حفظ بی‌طرفی نشان داده بود. از مجلس نیم‌بند کشور سلطنتی هم سلب اختیار شده بود.^(۱۲۴) کانیتس برای دل‌گرم ساختن رهبران ملی مقیم قم، ناگزیر شد نسبت به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران تعهدی به ایشان بسپارد.^(۱۲۵) اما این تعهد نمی‌توانست جبران قول و قرارهای انجام‌نشده آلمان باشد. این موضوع که آیا پستی‌بانی آلمانی‌ها به صورت پول، جنگ‌افزار و مهمات به موقع می‌رسید یا نه، موجب نگرانی ملی‌گرایان مقیم قم شده بود. نیاز مبرم به پستی‌بانی، از دیده ایرانیان پنهان نبود. هر کسی می‌دانست عشایر ایران، در برابر سپاه مجهز روسی، حتی تاب یک روز پای‌داری را نمی‌آورند و مهمات عشایر نیز کفایت بیش از چند روز را نمی‌کند. از این رو، درباره رسیدن نیروی کمکی آلمان، پیوسته از لیتن در قم پرسش می‌شد.^(۱۲۶)

تردید به رسیدن سریع کمک‌های آلمان، مانع از پیوستن سایر ایرانیان به ملی‌گرایان گردید. آن گروهی که عنوان مجاهد داشتند و در ازاء مزد به خدمت نیروهای ملی درمی‌آمدند، از همان اصل کوندوتیره^۱ پیروی می‌کردند.^(۱۲۷) خلاصه آن‌که با وجود گرایش‌های صادقانه و وطن‌پرستانه کمیته دفاع ملی در قم، شرکت داوطلبان، برای قیام همگانی یا جنگ آزادی‌بخش، به معنای واقعی کلمه، کافی نبود.

یکی از موانع عملیات دفاعی این بود که به سبب اختلافات فرماندهان سوئدی ژاندارمری، این نیرو خود را به‌طور درست در اختیار ملی‌گرایان قرار نداد.^(۱۲۸) پس از ماندن شاه در تهران، فرماندهان ژاندارمری، میان وظیفه وفاداری به شاه و پستی‌بانی از شورش همگانی مورد حمایت آلمان و ملی‌گرایان، دچار تردید شدند، به ویژه آن‌که قول و قرارهای آن‌ها با آلمان،

۱. Condottiere؛ واژه‌ای است ایتالیایی که در تاریخ ایتالیا معنای خاصی دارد، اما در زبان بین‌المللی، اصطلاحاً به سربازان مزدور گفته می‌شود. - م.

زمانی عملی می‌شد که دولت ایران رسماً در جنگ شرکت کند. سرهنگ ادوال فرمانده کل این نیرو نیز پس از تلاش بی‌حاصل برای تشویق شاه به خروج از پای‌تخت، در تهران باقی ماند و ژاندارمری را به بی‌طرفی ترغیب کرد.^(۱۲۹) از سوی دیگر، دو پادگان مجهز ژاندارمری تهران را که زیر فرمان فریک و گلیروپ بودند و به جنوب فرستاده شده بودند، به تهران فراخواند. البته بخشی از آنها فرمان او را گردن نهادند^(۱۳۰) و شمار زیادی از افسران سوئدی مستقر در غرب ایران، خود را با واحدهایشان در اختیار آلمانی‌ها قرار دادند، اما تمرکز این نیرو و سازماندهی آن، که قبلاً برنامه‌ریزی شده بود، باز عملی نگردید.^(۱۳۱)

در آن وقت بود که کانیتس نادرستی خیال‌پردازی‌هایش را به چشم دید. در اواخر نوامبر ۱۹۱۵ / اواسط محرم ۱۳۳۴ حتی خود او نیز گمان نمی‌کرد نیروی تحت اختیارش در برابر سپاه مجهز روسی پای‌داری کند. بنابراین بیش از پیش از سپاه منظم عثمانی کمک می‌خواست و به قول خودش می‌خواست آن نیروی کمکی «نه تنها به ایرانیان مذبذب اطمینان ببخشد، بلکه آنها را برای دست زدن به عملیات گسترده ترغیب کند».^(۱۳۲)

۲. برکناری شاه‌زاده رویس و اوضاع تهران

در آن زمان شاه‌زاده رویس تأثیر خود را بر تحولات سیاسی و نظامی به کلی از دست داده بود. او که با آوردن دلیل‌های درست از بازگشت به تهران خودداری ورزیده بود، بعداً نیز با وجود میل جدی وزارت خارجه آلمان، و با توجه به تحولات نظامی، نتوانست به پای‌تخت بازگردد.^(۱۳۳) بدین ترتیب رویس از قم راهی سلطان‌آباد و سپس روانه کرمانشاه شد.^(۱۳۴) امور سفارت آلمان در تهران را زومر به نیکوترین وجه انجام می‌داد.^(۱۳۵) کانیتس که به دستور وزارت خارجه دولت متبوع خود مقدمات به راه انداختن قیام همگانی در ایران و همکاری با سیاست‌مداران تبعیدی^(۱۳۶) این کشور را تدارک می‌دید،^(۱۳۷) پس از ورود فلد مارشال گولتس به بغداد، فرمانده حقیقی را در

وجود او یافت.^(۱۳۸) رویس هم در این میان خبرهایی را که از دو طرف دریافت می‌کرد، به برلین گزارش می‌داد؛ اما حالا وجود او را زاید تشخیص می‌دادند و همه تقصیرها را به گردن او می‌انداختند. سرانجام وزارت خارجه آلمان در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۵ / ۱۰ صفر ۱۳۳۴ به آگاهی او رسانید که «به سبب بیماری» می‌تواند به عنوان مرخصی از سمت خود کناره‌گیری کند. دکتر واسل نماینده وزارت خارجه آلمان در ستاد گولتس جانشین رویس شد و به عنوان وزیرمختار آلمان در هیئت فوق‌العاده معین گردید.^(۱۳۹)

برکناری رویس حکم یک روی داد دردناک را داشت. این روی داد زمانی رخ داد که همه قراین از درستی سیاست او حکایت می‌کرد، سیاستی که به تلاش آرام و آماده ساختن ایران تا رسیدن کمک‌ها و پشتیبانی‌های آلمان برای دست زدن به اقدام به سود آلمان گرایش داشت. اما رویس قربانی تحولات شتاب‌ناک و مهارنشده گردید. کفاره گناهان گردانندگان امور را در برلین، که به حرف مقام‌های مادون و غیرمسئول بیش از توصیه‌های وزیرمختار صالح خود گوش می‌دادند، رویس پس داد. خلاصه آن‌که برکناری رویس درست زمانی بود که هم ایرانیان و هم عثمانی‌ها از اقدام‌های قهرآمیز، و به ویژه نقشه او درباره واژگونی اوضاع در ایران، شکایت داشتند و اعتقاد همگان بر این بود که این‌گونه اقدام‌های نسنجیده سبب یورش روس‌ها شده و چنین وضع ناگواری را به بار آورده است.^(۱۴۰)

تنها خطای رویس این بود که قاطعیت لازم را برای به کرسی نشاندن نظریات خود در ایران نداشت و نزد مقام‌های برلین به اندازه کافی از نظریاتش دفاع نکرد.^(۱۴۱) یا به عبارت دیگر، خطای او این بود که با کناره‌گیری زودهنگام، مخالفتش را با سیاستی که خطرناک تشخیص می‌داد، نشان نداد.^(۱۴۲)

با توجه به اوضاع آن روز، تردیدی نیست که برکناری رویس و ناکامی سیاست آلمان در ایران، پیوند خاصی با یک‌دیگر داشتند که خود او نیز در این شکست مسؤول بود. اما نکته جالب توجه این است که برای برکناری

رویس، ضربه نهایی را عثمانی‌ها وارد آوردند. ماجرا از این قرار است که عاصم‌بیگ بازگشت به تهران را بهانه قرار داد و شاید به سبب درگیری‌هایی که در گذشته با رویس داشت،^(۱۴۳) طوری وانمود کرد که رویس بدون جهت گریخته است، اما خود او با شهادت به سرکارش بازگشته تا گفت‌وگوهای پیشین را با دولت ایران ادامه دهد.^(۱۴۴) البته این راست است که عاصم‌بیگ پس از بازگشت به تهران با شاه و دولت ایران گفت‌وگو می‌کرد، اما مذاکرات او بی‌فایده بود و همه قراین حکایت از آن داشت که با وجود تهدیدهای روسیه و انگلیس دیگر به هیچ‌وجه نمی‌شد منتظر مسافرت شاه و پیوستنش به ملی‌گرایان بود.^(۱۴۵) آشنایان به امور سیاسی در تهران، زود دریافتند که ادامه دادن سیاست نزدیکی به آلمان دیگر به سود شاه و دولت، آن هم در آن شرایط، نیست. تنها نگرانی دولت ایران از این بود که به سبب هم‌سنگ نبودن کفه آلمان و عثمانی نمی‌توانست سیاست نوسانی خود را ادامه دهد و ناچار می‌شد یک‌سره به سود روسیه و انگلیس متمایل شود. با عدم قاطعیتی که شاه و دولت ایران در بحران ماه نوامبر / محرم، از خود نشان دادند، روشن بود که آلمان قادر به رفع نگرانی دولت ایران نیست. در عین حال آلمانی‌ها می‌پنداشتند ورود مارشال گولتس معجزه سیاسی و نظامی به بار خواهد آورد و از این رو اوضاع اقتضا خواهد کرد که آلمان در تهران نمایندگی داشته باشد،^(۱۴۶) که البته پندار محض بود.

در آن میان مخالفان آلمان جنب و جوش داشتند و همه‌کاره شده بودند. پس از بحران ماه نوامبر / محرم، روس‌ها دست به سیاست تهاجمی زدند و هدفشان، کشانیدن ایران به جبهه خود بود و برای تحقق سیاستشان، به دولت ایران پیش‌نهاد کردند قرارداد ببندد. در پیش‌نهادشان امتیازاتی برای ایران در نظر گرفته بودند که ایرانیان در خواب هم نمی‌دیدند. این امتیازها عبارت بود از لغو قرارداد ۱۹۰۷، حل و فصل اختلاف‌های مرزی در قفقاز، قرار دادن ارس به عنوان رود مرزی، به رسمیت شناختن حاکمیت ایران در خلیج فارس، حل اختلاف‌های مرزی در سیستان و بلوچستان، بخشیدن بخشی از خاک

عثمانی، مانند قارص و شهرهای مقدس بین‌النهرین به ایران، بخشیده شدن قرض‌های ایران، وعده کمک مالی، و سرانجام احترام به استقلال سیاسی و اقتصادی ایران. ایتالیا و فرانسه نیز به عنوان ضامن اجرای این قرارداد در نظر گرفته شده بودند.^(۱۴۷) کابینه ایران زیر فشار عناصر هوادار روسیه و انگلیس مذاکراتش را آغاز کرد، اما مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء به زودی احساس کرد که بیش از اندازه پیش رفته است.^(۱۴۸) آنچه دو هم‌سایه می‌دادند تصورناپذیر بود، اما روشن بود که قول امتیازها به مراتب بیش‌تر از عمل آن بود. بدون تردید اعطای آن امتیازها به ایران، وعده‌هایی را که به شاه‌زادگان عرب داده شده بود، به مخاطره می‌افکند و سیاست‌مداران ضدانگلیس و روسیه که با آن قرارداد موافقت نداشتند و از مخالفت مردم با دو هم‌سایه بزرگ آگاهی داشتند، می‌کوشیدند باز پای دولت‌های محور را به میدان باز کنند. آن‌ها در این راه به اندازه‌ای تلاش کردند که گفته می‌شد در همان ماه دسامبر / صفر، اتحاد با آلمان با ترمیم کابینه عملی خواهد شد.^(۱۴۹) با توجه به وضع نظامی روشن بود که این سخنان پایه‌ای نداشت و تنها مقام‌های برلین بودند که ساده‌دلانه می‌پنداشتند هنوز برای آلمان فرصت‌هایی در تهران وجود دارد و کافی است وزیرمختار تازه آلمان شکست ماه محرم را جبران نماید و ایران را به آلمان متمایل سازد. با این پندار، دکتر واسل وزیرمختار تازه را بی‌درنگ راهی تهران کردند^(۱۵۰) و دستورهایی به او دادند که هیچ‌کس در برلین متوجه نبود اجرای آن دستورها دست‌کمی از خودکشی سیاسی ندارد. از جمله آن دستورها یکی این بود که یاگوو از واسل خواسته بود ضمن قول و قرارهای بسیار با دولت ایران، توجه آن دولت را به سوی آلمان جلب کند یا آن‌که با همکاری ملی‌گرایان بکوشد به هر قیمتی که شده فرمانفرما را از کابینه مستوفی‌الممالک بیرون کنند^(۱۵۱) و آن‌ها غافل بودند که روس‌ها و انگلیسی‌ها در صدد ساقط کردن حکومت نامطمئن مستوفی‌الممالک هستند. در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۵ / ۱۶ صفر ۱۳۳۴ شاه زیر فشار دو هم‌سایه، فرمانفرما را به جای مستوفی‌الممالک به مقام ریاست وزراء برگزید.^(۱۵۲) سِمَت‌های

کابینه تازه همگی به عناصر هوادار روسیه و انگلیس (روسوفیل‌ها و انگلوفیل‌ها) سپرده شد.^(۱۵۳) گام بعدی برای تحکیم مواضع روسیه و انگلیس، برکناری ادوال از فرماندهی کل زاندارمری و گماشتن نیشتروم^۱ به جای او بود. این فرمانده از مدتی پیش جانب روسیه و انگلیس را گرفته بود و بحران ماه نوامبر / محرم، تغییر جهت سیاسی او را ثابت کرده بود.^(۱۵۴) در این هنگام روزنامه‌های ایران نیز توقیف شدند.^(۱۵۵)

به این ترتیب تا پایان جنگ، پای‌تخت ایران حکم املاک روسیه را پیدا کرد. در این جا می‌توان به درستی پیش‌بینی‌های رویس پی برد، زیرا اگر او به تهران بازمی‌گشت، به احتمال زیاد به همان سرنوشتی دچار می‌شد که عاصم‌بیگ و سرهنگ هلر، وابسته نظامی امپراتوری اتریش - مجارستان دچار شدند. روس‌ها در فوریه ۱۹۱۶ / ربيع الاول ۱۳۳۴ آن دو تن را بازداشت کردند و از راه روسیه به کشورهایشان فرستادند.^(۱۵۶)

۳. یورش روس‌ها به کرمانشاه، ناکامی نقشه‌های دفاعی کانیتس و در خطر افتادن جناح شرق قوای عثمانی

پس از آن‌که همه تلاش‌های مربوط به کشانیدن ایران به جنگ، و نقشه قیام همگانی در ایران، با شکست روبه‌رو شد، همه امیدها به مارشال گولتس بسته شد که در ۶ دسامبر ۱۹۱۵ / ۲۸ محرم ۱۳۳۴ وارد بغداد گردید.^(۱۵۷) مقام‌های آلمانی که از گولتس به عنوان یک «پیش‌قراول» آگاهانه استفاده می‌کردند،^(۱۵۸) انتظار داشتند ورود او معجزه کند.^(۱۵۹) اما گولتس به زودی دریافت برخلاف آنچه انتظار داشته اوضاع در ایران چندان مناسب نیست. در همان روز ورود به بغداد، گزارش مفصلی از لیتن دریافت کرد که برخلاف خیال‌پردازی‌های کانیتس، که تا آن وقت مقام‌های عالی را تحت تأثیر قرار داده بود، اوضاع واقعی را تجزیه و تحلیل و موقعیت نامیدکننده آن کشور را

توصیف می‌کرد.^(۱۶۰)

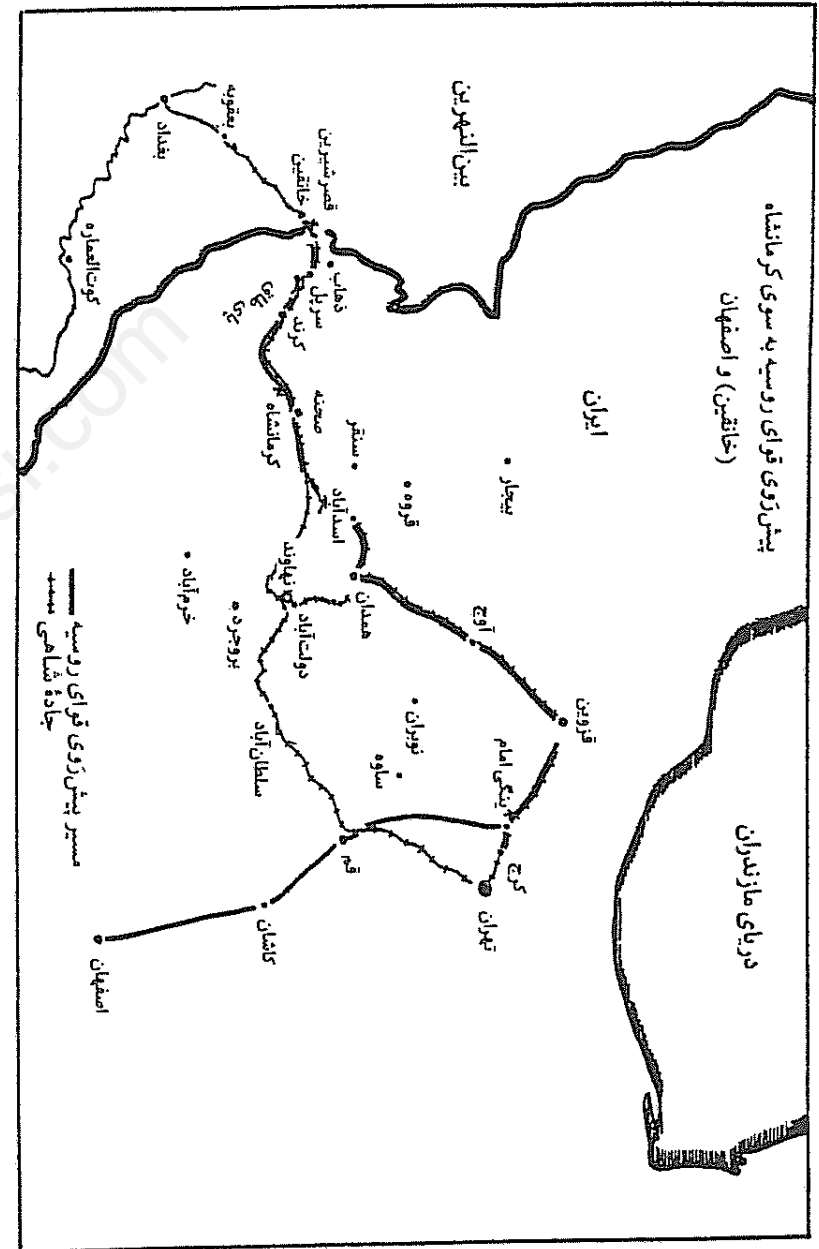
گولتس زود دریافت که روس‌ها یک یورش جناحی را به وی آغاز خواهند کرد،^(۱۶۱) اما توجه اصلی او معطوف به کوت‌العماره بود که در روزهای آخر ماه نوامبر / محرم، با یک لشکر انگلیسی به فرماندهی تاوئشند^۱ به محاصره افتاده بود.^(۱۶۲) گولتس دستور داد برای این‌که در عملیات عثمانی‌ها خلیلی ایجاد نشود، کانیتس با اتکاء به امکانات خود و استفاده از آن، از یورش جناحی روس‌ها جلوگیری کند و جاده قم - ساوه - آوج - سنندج را محافظت کند^(۱۶۳) و پس از دفع حمله انگلیسی‌ها متوجه شمال شود.^(۱۶۴)

گولتس امیدوار بود خطر یورش روس‌ها برطرف شود، زیرا نیروهای اصلی انگلیسی که متوجه بغداد شده بودند، دوباره به کوت‌العماره بازگشتند و به نظر نمی‌رسید روس‌ها و انگلیسی‌ها در محور بغداد به یک‌دیگر پیوندند.^(۱۶۵) اما درست در همین زمان روس‌ها توانستند با پیاده شدن نیروهای تقویتی در بندرانزلی، به یورش‌هایی که از مدت‌ها پیش انتظارش می‌رفت، دست بزنند. فرماندهی کل نیروی تقویتی به عهده ژنرال باراتوف^۲ بود.^(۱۶۶) او برای آن‌که دولت ایران دست از پا خطا نکند، بخشی از نیروی خود را مأمور محاصره تهران کرد^(۱۶۷) و بخش بزرگ‌تر را به سوی همدان حرکت داد. با وجود مقاومت شدید، آوج به دست روس‌ها افتاد^(۱۶۸) و در ۹ دسامبر ۱۹۱۵ / اول صفر ۱۳۳۴ شهر همدان از نیروی دفاعی آلمان تخلیه شد.^(۱۶۹) مدافعان همدان با عقب‌نشینی به سوی اسدآباد توانستند با یک سلسله زد و خوردهای موفقیت‌آمیز، روس‌ها را در آن راه متوقف کنند.^(۱۷۰) از این گذشته، در نواحی میان قم و ساوه، نبردهای پراکنده‌ای بین قشون ملیون داوطلب ایرانی که شوونمان و کمیته دفاع ملی سازماندهی کرده بودند و روس‌ها، روی داد که در نتیجه از فشار روس‌ها تا اندازه‌ای کاسته شد.^(۱۷۱) البته تصرف ساوجبلاغ به دست عثمانی‌ها نیز در این کار بی‌تأثیر نبود.^(۱۷۲)

اما روس‌ها مدّت زیادی توقف نکردند و به زودی به تویسرکان، که آخرین نقطهٔ ارتباطی کرمانشاه و دولت آباد بود، یورش بردند.^(۱۷۳) به این ترتیب به سبب نبودن نیروی کمکی آلمان و نامساعد بودن وضع عثمانی‌ها در عراق، که توانایی هیچ‌گونه کمکی نداشتند، وقوع شکست، روز به روز نزدیک‌تر می‌شد.^(۱۷۴) لاجرم کانیس ناگزیر شد برای پشتی‌بانی از نیروی اندک ژاندارمری، متوجهٔ گُردها و لُر‌ها شود. اما عشایر گُرد و لُر که حس وطن‌دوستی نداشتند، موقعیت دشوار کانیس را وسیلهٔ اخاذی کردند.^(۱۷۵) نیرویی که به بهایی سنگین از لُر‌ها و گُردها تشکیل شد، صرف‌نظر از بعضی استثناءها، به‌طور کلی ارزش نظامی نداشت و تنها وعده‌های مالی کانیس بود که مانع از تغییر جهت و پیوستن ایشان به جبههٔ مخالف گردید.^(۱۷۶) روس‌ها نیز در این میان کوشیدند با تبلیغات، ایرانیان را تحت تأثیر قرار دهند. از این رو با پخش اعلامیه‌هایی، عملیات خود را به این عنوان توجیه می‌کردند که به عنوان نیروی پلیس، از سوی دولت ایران، مأموریت یافته‌اند «شورش‌ها و نافرمانان» را قلع و قمع کنند.^(۱۷۷)

کانیس و کلاین که در تلاش‌های خود درمانده بودند، می‌خواستند تا آن‌جا که ممکن است از پیش‌روی بیش‌تر روس‌ها جلوگیری کنند.^(۱۷۸) والی پشتکوه در آن زمان، بی‌طرفی پیش گرفته بود، اما نظام‌السلطنه والی لرستان سعی داشت به وعده‌های خود جامهٔ عمل بپوشاند.^(۱۷۹) حتی او نیز با گرفتن قول و قرارهای بی‌شمار، حاضر به پشتی‌بانی از آن عملیات دفاعی شده بود. در ۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ / ۱۸ صفر ۱۳۳۴ پیمانی میان نظام‌السلطنه و کانیس بسته شد. با این پیمان، نظام‌السلطنه فرماندهی نبردهای آزادی‌بخش را پذیرفت و تعهد کرد تا ۱۴ ژانویه ۱۹۱۶ / ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ چهارصد نفر مسلح را وارد میدان نبرد کند.^۱ آلمانی‌ها نیز تعهد کردند هیئتی از افسران آلمانی، جنگ‌افزار و مهمات و نیز عده‌ای نظامی عثمانی و آلمانی که مورد

۱. بنگرید به اسناد پیوست، سند شماره ۱۸.



نیاز او است، در اختیارش بگذارند. در متمم قراردادى که همان روز به امضاء رسید، آلمان نیز تعهد کرد هرگاه دامنه جنگ به کرمانشاه، کردستان و اصفهان کشیده شود، هم‌چنان که دامنه جنگ به ایالات همدان، لرستان، فارس، و عراق عجم کشیده شده بود، آلمان استقلال و تمامیت ارضی ایران را تا مدت بیست سال تضمین کند و قرار شد که شرکت نظام‌السلطنه در جنگ، به عنوان اجرای این شرط تلقی شود. اگرچه این شرایط برای آلمان شاق بود، اما ترس از پیوستن روس‌ها که در ایران سرگرم پیش‌روی بودند، به نیروهای انگلیس که در عراق مستقر شده بودند، باعث شد گولتس با آن پیمان موافقت کند.^(۱۸۰)

با شنیدن خبر شکست خط دفاعی مغرب ایران، گولتس امیدهایش را درباره این کشور از دست داد.^(۱۸۱) او مطمئن بود روس‌ها بعداً به انگلیسی‌ها خواهند پیوست.^(۱۸۲) اما برای این‌که از سقوط کامل غرب ایران جلوگیری کند، در ۱۷ دسامبر / ۹ صفر تصمیم گرفت نیرویی متشکل از یک‌گردان پیاده‌نظام و یک گروه تیربار، به فرماندهی سرگرد رایت^۱ از سپاه مستقر در عراق جدا کند و از راه بغداد - خانقین به ایران بفرستد.^(۱۸۳)

در یکم ژانویه ۱۹۱۶ / ۲۴ صفر ۱۳۳۴ هنگامی که گولتس هم‌راه بوپ و واسل وارد کرمانشاه شد تا تصویر درستی از اوضاع به دست آورد، متوجه وضع اسفبار ایران گردید. پس از ملاقات با کانیتس در آن شهر، برداشت کلی وی این بود که هرگاه روس‌ها دوباره به آن ناحیه یورش آورند، بدون تردید از آن‌ها شکست خواهند خورد.^(۱۸۴) آواهای ناسازگار ایرانیان، ناامیدی او را از آن وضع مصیبت‌بار تکمیل کرد، زیرا ایرانیان انتظار داشتند گولتس حامل جنگ‌افزار و مهماتی باشد که آلمانی‌ها قول فرستادنش را داده بودند، اما حالا که گولتس با دست تهی آمده و از فرستادن آن‌ها نیز خبری نبود، از هر سو انتقادهای بسیاری متوجه او گردید.^(۱۸۵) قرار بود مقداری از

نیروی کمکی تا چند هفته بعد از راه برسد، بنابراین گولتس توصیه کرد فعلاً با پخش پول، اوضاع را به همان صورتی که بود نگاه دارند.^(۱۸۶) گولتس، بوپ را فرمانده کل عملیات دفاعی مغرب ایران و نماینده شخصی خود در کرمانشاه کرد.^(۱۸۷) هیئت افسران آلمانی که قرار بود در سپتامبر ۱۹۱۵ / ذی‌قعدة ۱۳۳۴ به ایران برسند،^(۱۸۸) در ماه‌های ژانویه و فوریه ۱۹۱۶ / ربیع‌الثانی و جمادی‌الاول ۱۳۳۴ وارد ایران شدند.^(۱۸۹) در آخر ماه فوریه / جمادی‌الاول، ۶ دست‌گاه تیربار به عنوان مهم‌ترین و آخرین وسیله کمکی، که برای ایران در نظر گرفته شده بود، وارد گردید.^(۱۹۰)

کانیتس با نیروی نظام‌السلطنه و چند دسته کوچک از بختیاری‌ها و دیگر گروه‌هایی که نیروی داوطلب را تشکیل می‌دادند، به هم‌راهی ژاندارمری مستقر در بروجرد و کرمانشاه و همدان، تلاش می‌کرد محور مقاومت سنج - بیجار - سنقر - کنگاور - نهاوند - دولت‌آباد - بروجرد - سلطان‌آباد را سازمان دهد،^(۱۹۱) اما نیروی آمیخته او که انضباط و تجهیزات نداشت، توانست در برابر نیروی برتر روس‌ها مقاومت کند و گروهی از ایشان با نخستین شلیک گلوله‌های دشمن گریختند و سایر نیروهای بارزش، مانند بختیاری‌ها نیز به سبب نداشتن مهمات و دست‌کم گرفتن نیروی خود، مجبور به عقب‌نشینی شدند.^(۱۹۲) به سبب مخالفت‌های نیشروم، فرمانده کل جدید در تهران، ژاندارمری هم قابل اطمینان نبود.^(۱۹۳)

بوپ و واسل در کرمانشاه دریافتند که عملیات دفاعی کانیتس و کلاین، در برابر پیش‌روی حساب‌شده روس‌ها کافی نیست و تاب ایستادگی ندارد. خود واسل اصولاً ایران را به علت کافی نبودن احساسات ملی، از دست رفته می‌دانست و در عین حال که مترنخ نیز از او پشتی‌بانی می‌کرد، عقیده داشت ماجراجویی در ایران و اندیشه تأسیس نیروی محافظ در مرز شرقی عثمانی را باید کنار گذاشت،^(۱۹۴) اما کسی به این حرف‌ها توجه نمی‌کرد.

از ابتدای زمستان ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، که روس‌ها یورش اصلی خود را آغاز کردند، جبهه آسیب‌پذیر دفاعی غرب درهم شکست و روس‌ها از خط

دفاعی ناتوان، یعنی از خط قم، به سلطان‌آباد یورش آوردند^(۱۹۵) و از همدان، حمله‌ای چندجانبه را هم‌زمان آغاز کردند و به پیش‌روی به سوی جنوب ادامه دادند.^(۱۹۶) همه مواضع دفاعی یکی از پس دیگری سقوط کرد و تنها با رسیدن نیروی ۱۵۰۰ نفری عثمانی بود^(۱۹۷) که بوپ توانست روس‌ها را در خاور کرمانشاه، یعنی کنگاور، متوقف سازد. کنگاور چندین بار دست‌به‌دست شد تا آن‌که در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۶ / ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ به‌طور قطع به تصرف روس‌ها درآمد،^(۱۹۸) اما بلندی‌های باختر آن شهر، گردنه بید سرخ، هم‌چنان در دست نیروهای دفاعی باقی ماند.^(۱۹۹)

کانیتس که می‌خواست روس‌ها را در این ناحیه به دام افکند،^(۲۰۰) در ۱۵ ژانویه / ۹ ربیع‌الاول، لرها را در جنگ‌های کنگاور وارد میدان کرد، اما این نیرو هم دست به کاری نزد و از پشتی‌بانی کانیتس خودداری ورزید.^(۲۰۱) لرها به سادگی از کانیتس جدا شدند و عقب نشستند. کانیتس احتمالاً به علت ناامیدی حاصل از شکست در هدف‌های سیاسی و نظامی‌اش در ایران، خودکشی کرد^(۲۰۲) و دیگر از او هیچ اثری به دست نیامد و همه تحقیقاتی که در این زمینه شد، نتیجه‌ای نداد.^(۲۰۳) ناپیدی کانیتس سروصدای زیادی راه انداخت و عموماً آن را به مثابه شکست عملیات آلمان در ایران تلقی کردند.^(۲۰۴)

اینک گولتس از پیوستن روسیه و انگلیس به یک‌دیگر و یورش به بین‌النهرین، به شدت هراسان شده بود و توصیه می‌کرد نیروهای کمکی آلمان، یا دست‌کم یک تیپ مختلط حامل تیربار، برای جلوگیری از نابودی کامل خط دفاعی مرزهای خاوری عثمانی گسیل شود.^(۲۰۵) عمال آلمانی در ایران، یا به عبارت دیگر اعضای هیئت کلاین، که به سبب نداشتن آمادگی در آن شکست مسئول بودند و هم‌چنین افسران تازه‌واردی که با اوضاع آشنایی نداشتند و همراهان بوپ، در وضعی دشوار و نومیدکننده قرار گرفتند و بدون آن‌که از پشتی‌بانی جبهه پشت سر خود برخوردار باشند، وادار به انجام مأموریتی ناممکن شدند. این مأموریت عبارت بود از نگاه‌داری جناح خاوری

سپاه ششم عثمانی که در بین‌النهرین گرفتار جنگ بود.^(۲۰۶) قرار بود این مأموریت به دست نیرویی اندک و ایرانیان پراکنده و دل‌سرد انجام گیرد. با آن‌که رشته کوه‌های باختری ایران محل بسیار مناسبی برای عملیات دفاعی بود، اما ایرانیان که از فرستاده نشدن وسایل کمکی از آلمان گله‌مند بودند و آلمانی‌ها را مسئول شکست عملیات می‌دانستند،^(۲۰۷) به زودی دل‌سرد شدند و این عملیات دفاعی نیز ناکام ماند. سوئدی‌ها چون آلمانی‌ها را شکست خورده می‌دانستند، از اجرای توافق‌های پیشین سر باز می‌زدند.^(۲۰۸) سرمای طاقت‌فرسا مزید بر علت شده بود و فرماندهان آلمانی و سوئدی تلاش بسیار می‌کردند تا بتوانند قشون داوطلب و ژاندارم را در میان برف و بوران، آن هم در ارتفاع‌های ۱۵۰۰ متری کوهستان‌های کنگاور، و سنقر به ادامه عملیات تشویق کنند.^(۲۰۹)

بخش سیاسی ارتش آلمان، که سعی داشت آن وضع نابسامان را به روش گذشته رهبری کند، سرهنگ آدولف فریدریش دوک مکلبورگ^۱ را به عنوان مأمور فوق‌العاده (در هیئت فوق‌العاده پ‌آ) روانه ایران کرد. او بی‌درنگ تپیی با نفرات دست‌چین شده و مجهز به تیربار تشکیل داد.^(۲۱۰) گسیل این افسر آلمانی و تشکیل تپیی تحت فرماندهی او، تنها برای دفاع از بقیه خاک ایران و جناح خاوری ارتش عثمانی، با همان نیروی اندک بود.^(۲۱۱) زیرا عثمانی‌ها، هم در کورت‌العماره،^(۲۱۲) و هم در ارزروم،^(۲۱۳) از موضع ضعیفی برخوردار بودند و نمی‌توانستند تا پیش از رسیدن ماه آوریل / جمادی الثانی، نیروی تقویتی به ایران بفرستند.^(۲۱۴)

در چنین وضع اسف‌باری^(۲۱۵) روس‌ها یورش خود را دوباره آغاز کردند و به سبب ناآزمودگی سواران عشایر، جبهه دفاعی کنگاور (گردنه بید سرخ) راه، با وجود مقاومت سرسختانه ۸۰۰ سرباز عثمانی به رهبری سروان رایس و

1. A.F.H. Meclenburg

2. P

ژاندارم‌ها به فرماندهی کالستروم^۱، با نیروی عظیمی در روزهای ۲۱ و ۲۲ فوریه / ۱۶ و ۱۷ ربیع الثانی، درهم شکستند.^(۲۱۶) سواران مدافع، با آن‌که تجهیزاتی بهتر و نبردگاهی مناسب‌تر داشتند، هنگام عقب‌نشینی از یک‌دیگر جدا شدند و حتی اموال هم‌زمان خود را دزدیدند.^(۲۱۷) بوپ که معتقد بود کرمانشاه دیگر قابل دفاع نیست، نیروی مدافع آن شهر به سوی ماهی‌دشت، در ۴۵ کیلومتری باختر کرمانشاه، عقب‌نشست^(۲۱۸) و شهر با یورش روس‌ها سقوط کرد. روس‌ها مدتی در کرمانشاه ماندند،^(۲۱۹) اما چون گولتس پس از چندی چهارگردان عثمانی و یک ستون پیاده‌نظام^(۲۲۰) به جنگ ایشان فرستاد، جبهه تازه‌ای در کرد (دره پاتاق) گشوده شد.^(۲۲۱)

بخش سوم:

شکست مواضع در مرکز و جنوب ایران

۱. پیروزی‌ها و شکست‌های آلمانی‌ها در شیراز و فارس

با اشغال رسمی بوشهر توسط نیروهای انگلیسی و اجرای عملیات تنبیهی بر ضد دلوار،^(۲۲۲) هیجان مردم که با تحریک‌های واسموس در تنگستان و ووسترو در شیراز دامن زده می‌شد، اوج گرفت.^(۲۲۳) عمل انگلیسی‌ها نقض حاکمیت و استقلال ایران بود و احساسات ضدانگلیسی را نه تنها در فارس بلکه در خارج از آن ولایت نیز گسترش داد^(۲۲۴) و به موازات آن عشایر نواحی ساحلی بوشهر نیز در اثر تلاش‌های واسموس، برای دفاع از استقلال میهن، گه‌گاه به حمله‌های بی‌اهمیتی بر ضد انگلیسی‌ها دست می‌زدند، بدون آن‌که انگلیسی‌ها توانایی دست زدن به اقدام‌های متقابل را داشته باشند.^(۲۲۵) این‌گونه عملیات، اعتماد به نفس ایرانیان را افزایش داد و در تشدید احساسات وطن‌دوستی ایشان نقش مهمی داشت.^(۲۲۶)

هنگامی که شیخ حسین خان در ۹ سپتامبر ۱۹۱۵ / ۲۹ شوال ۱۳۳۳ با هواداران خود به یک گشتی از نیروهای انگلیسی یورش بردند، جنگ‌های بوشهر به اوج خود رسید. در آغاز نبرد، نیروهای انگلیسی، مهاجمان را به رگ‌بار بستند و آن‌ها با تلفات بسیار، مجبور به فرار گردیدند. چون به نیروهای تنگستانی و دشتستانی، کمک نرسید، در آستانه شکست قرار گرفتند، اما شیخ حسین خان از ناآشنایی انگلیسی‌ها به منطقه، در آخرین لحظه، استفاده

1. Kaelström

کرد و از همه سو به انگلیسی‌ها یورش آورد. خلاصه آن‌که نیروی سواره نظام هندی شکست خورد و تقریباً همه افسرانش کشته شدند. البته عشایر هم خسارت‌های فراوانی متحمل گردیدند. واسموس از این پیروزی سود بُرد و کوشید اعتماد ایشان را جلب کند و به آن‌ها دل‌گرمی دهد،^(۲۲۷) اما از دست دادن مهمات زیاد در نبرد ۹ سپتامبر / ۲۹ شوال، احتمال نبرد دیگری را منتفی کرده بود.^(۲۲۸)

با توجه به هیجان‌های موجود در ایران، و به سبب فعالیت‌های پی‌گیر و موفقیت‌آمیز ووسترو در شیراز، که در مقایسه با اوکونر کنسول انگلیس در شیراز از موقعیت بهتری برخوردار بود،^(۲۲۹) در اقدام‌های خود از پشتی‌بانی انقلابیون و ژاندارمری که عده‌ای از افسران آن به حزب دموکرات وابسته بودند، بهره‌مند گردید.^(۲۳۰) آنگمان^۱ فرمانده جوان سوئدی، که پس از عزیمت سرگرد پراوتس^(۲۳۱) جانشین او گردید، آماده بود از کنسول آلمان پشتی‌بانی کند.^(۲۳۲) مخبرالسلطنه والی فارس که هواخواه آلمان بود، با توجه به روش دولت مرکزی، شیوه محتاطانه‌ای داشت، اما در نهان از نیروهای وطن‌دوست پشتی‌بانی می‌کرد.^(۲۳۳) ووسترو که نمی‌خواست خود را در انتظار زیاد نشان دهد، کمیته «حافظین استقلال» را تأسیس کرد که تنها افراد کاملاً قابل اطمینان در این کمیته پذیرفته می‌شدند و اعضای آن موظف بودند از لحاظ سیاسی روی قشرهای گسترده‌ای از مردم مانند علما و بازرگانان کار کنند.^(۲۳۴)

دامنه هیجان مردم شیراز، مانند سایر نقاط ایران، به طرز محسوسی بالا گرفت. در ۷ سپتامبر / ۲۶ شوال، یک ایرانی به کنسول‌یار انگلیس در شیراز، که با نیروی محافظ هم‌راهی می‌شد، با بمب حمله کرد و او را به قتل رساند.^(۲۳۵) جست‌وجو برای یافتن عامل سوء قصد، بی‌نتیجه ماند، همان‌طور که از قاتل سرکنسول انگلیس در اصفهان اثری به دست نیامد.

1. Angmann

دولت ایران که هم‌زمان با این وقایع، درباره اتحاد با آلمان، با آن کشور سرگرم گفت‌وگو بود و در عین حال با آگاهی از ناتوانی خود، از آغاز درگیری بیم‌ناک بود، احساس کرد در این ماجراها رودست خورده و کنار گذاشته شده است. بنابراین درخواست وزیرمختار انگلیس درباره برکناری مخبرالسلطنه از حکومت فارس را پذیرفت و در اواسط سپتامبر / اوایل ذی‌قعدة، قوام‌الملک رییس ایل خمسه را موقتاً به جای مخبرالسلطنه به حکومت فارس برگماشت.^(۲۳۶)

برگماشتن قوام‌الملک، از نظر فعالیت آلمانی‌ها، اهمیت چندانی نداشت، زیرا ووسترو همه مواضع مهم شیراز را در اختیار داشت، اما قوام‌الملک طرف‌داران زیادی نداشت.^(۲۳۷) با این همه، برکناری مخبرالسلطنه به طرز محسوسی در هواداران آلمان اثر گذاشت و آن‌ها را به واکنش واداشت.^(۲۳۸) به خوبی پیدا بود که اگر سفارت به سبب احتیاط و پرهیز از قطع گفت‌وگوها با دولت ایران، جلوی اقدام‌های ووسترو را نمی‌گرفت، او به اقدام حادی علیه اوکونر و اتباع انگلیسی دست می‌زد.^(۲۳۹) و چون دست ووسترو به این ترتیب بسته بود، نمی‌خواست واسموس این اقدام حاد را انجام دهد که هیچ‌گونه مسئولیتی نداشت.^(۲۴۰) واسموس که به سبب حادثه جنگ ۹ سپتامبر / ۲۹ شوال، صلاح نمی‌دید تنگستان را ترک کند و عازم شیراز شود، و از سویی چون از نقشه‌های ووسترو آگاهی کامل نداشت، با پیش‌نهاد او موافقت نکرد و همین موضوع در آغاز سبب ایجاد سوء تفاهم و سپس بروز اختلاف میان آن دو گردید.^(۲۴۱) و در نتیجه خود ووسترو در صدد برآمد نقشه بازداشت اوکونر و اتباع انگلیس را با کمک کمیته حافظین استقلال و نیروی ژاندارمری به اجراء درآورد.^(۲۴۲) و درست در همان موقع یعنی در ۵ نوامبر / ۲۵ ذی‌حجه، که امید بستن سریع پیمان اتحاد با آلمان کاهش یافته بود، روئیس به ووسترو اشاره کرد که می‌تواند ضربه خود را در شیراز وارد کند.^(۲۴۳)

در بامداد ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵ / ۲ محرم ۱۳۳۴ نیروی ژاندارمری، کنسول‌گری انگلیس در شیراز را محاصره کرد و به دستور کمیته حافظین

استقلال^(۲۴۴) اوکونر و دیگر اتباع انگلیس که ۶ مرد و ۴ زن بودند، بازداشت گردیدند^(۲۴۵) و درحالی که از سوی ژاندارم‌ها محافظت می‌شدند، به برازجان برده شدند. واسموس و پسران شیخ حسین خان آن‌ها را تحویل گرفتند^(۲۴۶) و اسرای زن، بی‌درنگ، درحالی که ژاندارم‌ها آن‌ها را همراهی می‌کردند، روانه بوشهر شدند. اندکی بعد، واسموس مردان انگلیسی اسیر را به قلعه زایر خضرخان در اهرم برد و نگاه‌داری ایشان را به او سپرد.^(۲۴۷) توضیحی که درباره بازداشتشان به آن‌ها داده شد این بود که میهن‌پرستان ایرانی ایشان را موقتاً توقیف کرده‌اند تا بعداً با ایرانی‌ها و آلمانی‌هایی که انگلیسی‌ها در خاک کشور بی‌طرف به اسارت گرفته‌اند، معاوضه شوند.^(س ۱۹) پس از اشغال کنسول‌گری انگلیس در شیراز، اسناد و مدارکی به دست آلمانی‌ها افتاد که ووسترو به برلین فرستاد^(۲۴۸) و انتشارات نوبه اورینت^۱ [خاور نو] در سال ۱۹۱۷ بخش‌هایی از آن را زیر عنوان «اسناد انگلیسی درباره اختناق ایران»^۲ انتشار داد.

ووسترو در شیراز دستور داد تلگراف‌خانه و بانک شاهی توسط ژاندارم‌ری اشغال شود.^(۲۴۹) لازم به یادآوری است که او در پس این روی‌داده‌ها پنهان شده بود^(۲۵۰) و همه به نام کمیته حافظین استقلال انجام می‌شد، اما با وصف این تردیدی نبود که ووسترو در آن زمان فعال‌مآی‌شاء است.^(۲۵۱) هنگامی که همه تلاش‌های آلمانی‌ها در تهران ناکام ماند و شکست آن‌ها نزدیک شد، ووسترو با قطع خطوط تلگرافی (رشته شمالی) کوشید تنها مخالف باقی‌مانده، یعنی قوام‌الملک را، از آنچه در دیگر نقاط ایران می‌گذشت، بی‌خبر نگاه دارد. اما با پیک‌های دریایی - حاکم بنادر جنوب ایران که هوادار انگلیسی‌ها بود - خبرها به زودی رسید و قوام‌الملک از شکست تلاش‌های آلمانی‌ها برای جلب نظر شاه به سوی آلمان، آگاه و

1. Neve Orient

2. Englische Dokumente zur Erdrosselung Persiens

دل‌گرم گردید و در پی انجام اقدام‌هایی علیه ووسترو برآمد.^(۲۵۲) از سوی دیگر ووسترو می‌دانست که قوام‌الملک با تکیه به نیروی دولتی، به زودی به پستی‌بانی از انگلیسی‌ها برخواهد خاست. از این رو درصدد برآمد به اقدام‌های پیش‌گیرانه دست زند. خلاصه آن‌که پس از زد و خورد‌های شدیدی که در گرفت، نایب‌الایاله ناچار از شیراز گریخت،^(۲۵۳) اما ژاندارم‌ها به جای آن‌که قوام‌الملک و هوادارانش را تعقیب کنند، دست به غارت خانه‌های او زدند و قوام‌الملک و پسرش توانستند به بندرعباس بگریزند.^(۲۵۴)

واسموس و هواداران تنگستانی‌اش، که در این میان یورش‌های خود را از ابتدای نوامبر / اواخر ذی‌حجه، از سر گرفته بودند، برای رسانیدن کمک به ووسترو شتاب می‌کردند، اما روی‌دادهای شیراز و فرار قوام‌الملک سبب شد واسموس در این زمینه دیگر تلاش نکند. با وجود این، اندکی بعد خواست به شیراز برود تا درباره ادامه عملیات با ووسترو به توافق‌هایی برسد.^(۲۵۵) این کار عملی نشد،^(۲۵۶) چون ووسترو در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۶ / ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ شیراز را به مقصد کرمانشاه ترک گفت تا اوضاع آن منطقه را بررسی کند و برای رسیدن سریع جنگ‌افزار و مهماتی که وعده‌اش داده شده بود، تلاش نماید.^(۲۵۷) ویلهلم روور^۱ بازرگان، که از سال ۱۹۰۴ در آن شهر بازرگانی می‌کرد، به عنوان جانشین کنسول شیراز، مشغول کار شد. اما این مرد بازرگان استعداد سیاسی و توانایی حل و فصل مسایل ناشی از پیروزی‌های به دست آمده را نداشت. از این گذشته، او به عنوان یک بازرگان، آوازه ووسترو را نداشت که در آن شرایط، در مقام کنسول رایش، انجام وظیفه کند.^(۲۵۸) گرچه به دنبال از دست رفتن مواضع آلمان در غرب ایران، در این نیز تردید بود که ووسترو بتواند موضع مستحکم آلمان در شیراز را به همان صورت نگاه دارد.^(۲۵۹)

با رفتن ووسترو از شیراز، انضباط از ژاندارم‌ری رفت و اوضاع بد مالی اش

1. W.Roever

بدتر شد. دو افسر ارشد ژاندارمری - سروان آنگمان و ماژور علی قلی خان - که از هواداران و وسترو بودند از قوهٔ ابتکاری که به ایشان توانایی برنامه‌ریزی مستقل را بدهد، بهره‌مند نبودند.^(۲۶۰) نصیرالملک که پس از فرار قوام‌الملک از سوی ووسترو به حکمرانی موقت برگزیده شده بود، شخصی ناتوان و بدون ابتکار و قدرت بود.^(۲۶۱) ووسترو پیش از رفتن دستور داده بود به قوام‌الملک که تازه در بندر لنگه پیاده شده بود، حمله کنند. اما پس از رفتن ووسترو، اجرای این حمله به تأخیر افتاد و همین موضوع یکی از دلایل از هم پاشیدگی کامل ژاندارمری شد و این شایعه در میان نفرات ژاندارمری پراکنده گردید که «مدت‌ها است مهمان‌نوازی از میان ایرانیان رخت برسته است.»^(۲۶۲) از این گذشته، گفته می‌شد حرکت به جنوب فارس برای حمله به قوام‌الملک، به دستور دولت مرکزی نیست.^(۲۶۳)

به این ترتیب چیزی نگذشت که مواضع آلمانی‌ها که روور و عدهٔ اندکی از انقلابیون و ملیون تا آن وقت توانسته بودند حفظ کنند، تضعیف شد و سرانجام نیشتروم فرماندهٔ کل ژاندارمری توانست با کمک فتح‌الملک، که یکی از افسران بدنام ژاندارمری بود، باقی‌ماندهٔ درجه‌داران ژاندارمری را به سوی خود جلب کند و روور، آنگمان و سایر افسران طرف‌دار آلمان را که در دست‌رس بودند، بازداشت کند.^(۲۶۴) این ماجرا در ۶ آوریل ۱۹۱۶ / ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۴ روی داد.^(۲۶۵)

۲. بازگشت دسته‌های زایلر و سوگمایر از خاور ایران و کوشش عقیم ایشان برای رفتن به افغانستان و بلوچستان

روز ۱ اکتبر ۱۹۱۵ / ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ نیدرمایر که وارد خاک افغانستان شده بود، به زایلر در اصفهان دستور داد با بخش اعظم اعضای هیئت هرچه زودتر روانهٔ افغانستان گردد.^(۲۶۶) این سفر که برای اواسط اکتبر / اوایل ذی‌حجه در نظر گرفته شده بود، تا اواخر نوامبر / اواسط محرم، به تأخیر افتاد. چند روز پس از عزیمت وزیرمختار آلمان از تهران، زایلر همراه چهار

آلمانی،^(۲۶۷) ده اتریشی و پنج افغانی، درحالی که دست‌گاہ مخابرات و همهٔ تجهیزات هیئت^(۲۶۸) را با خود داشتند، در ۲۴ نوامبر / ۱۶ محرم، اصفهان را به سوی خاور ایران ترک گفتند.^(۲۶۹)

زایلر با گذاشتن نماینده‌اش، کاردورف،^(۲۷۰) موضع مطمئن خود را که با اجرای تمهیداتی به دست آمده بود، مانند گذشته در آن شهر حفظ کرد، اما خود او مأموریتی اجرانشدنی در پیش داشت. درست است که نیدرمایر و هنتیگ در آخرین لحظه از سد انگلیسی‌ها و روس‌ها گذشتند و وارد خاک افغانستان شدند، اما اکنون پس از گذشت سه ماه، دیگر امکان نداشت که او و هم‌راهان و تجهیزاتش به سادگی از خط انتظامی انگلیسی‌ها بگذرند و وارد افغانستان شوند. دشواری دیگر این بود که دشت کویر که نیدرمایر از آن گذشته بود، به سبب ریزش باران‌های شدید، دیگر قابل استفاده نبود. بنابراین زایلر تصمیم گرفت از راه یزد و کرمان به سوی مرز جنوب ایران و افغانستان برود و از کویر لوت راهی آن کشور شود.^(۲۷۱)

به هنگام اقامت زایلر در شهر یزد (۴ تا ۶ دسامبر / ۲۶ تا ۲۸ محرم) اتباع انگلیسی مقیم آن شهر، که مردمش عموماً طرف‌دار آلمان بودند، مانند انگلیسی‌های مقیم کرمانشاه، اصفهان، شیراز، و همدان، ناگزیر شدند از یزد بیرون بروند،^(۲۷۲) اما نقشهٔ زایلر که گذشتن از شمال کرمان و حرکت به سوی خاور و مرز افغانستان بود، دیگر اجرانشدنی نبود. از اصفهان خبر رسیده بود که ایران به زودی با روس‌ها متحد می‌شود و به عثمانی اعلان جنگ می‌دهد. زایلر دریافت که با حرکت به سوی افغانستان نه تنها یک ایران دشمن پشت سر خود باقی می‌گذارد، بلکه مواضع آلمان در شهر کرمان، که در حکم پای‌گاهی برای ادامهٔ عملیات بود، در خطر می‌افتد.^(۲۷۳) بنابراین زایلر و هم‌راهانش و آن گروهی که توسط سوگمایر و گریزینگر گردآوری شده بودند، به این اندیشه افتادند تا آغاز عملیات گولتس، که نقشهٔ آن ریخته شده بود، مواضع موجود در کرمان را نگاه دارند. به دنبال این فکر بود که زایلر با کاروان خود که ۱۰۰ قاطر، ۱۲ الاغ، ۶ شتر، و ۵۰ اسب داشت، به سوی کرمان

حرکت کرد. (۲۷۴)

نزدیک شدن چنان کاروان بزرگی، آن هم با فرماندهی عده زیادی آلمانی و اتریشی،^(۲۷۵) به هیجانی که سوگمیر و گریزینگر برانگیخته بودند، دامن زد^(۲۷۶) و فرمانده ژاندارمری کرمان خود را در بست در اختیار آلمانی‌ها نهاد و همه کوشش‌های کنسول انگلیس، در ترغیب تهران به فراخواندن دسته‌های معدود اما محبوب ژاندارمری و جای‌گزین ساختن ایشان با افراد پلیس که هوادار انگلیس بودند، با مقاومت خشم‌گینانه مردم روبه‌رو شد. در نتیجه شور و هیجان مردم متوجه کنسول انگلیس گردید. به ویژه آن‌که در همان روز نیز از تهران پول رسید و سوگمیر توانست «هوچیان مزدور»^(۲۷۷) را اجیر کند. او حتی توانست با مردم معترض چند اجتماع به راه اندازد که سبب هراس والی کرمان شد. سرانجام این‌گونه اجتماع‌ها در برابر کنسول‌گری‌های روسیه و انگلیس تشکیل گردید. و چون در این هنگام خبر رسید که به زودی ۵۰۰ تن از سواران عشایر بهارلو وارد کرمان می‌شوند، کنسول انگلیس بازی را تمام شده دانست و گفت برای جلوگیری از کشت و کشتار ناگزیر از ترک کرمان است.^(۲۷۸)

چند روز بعد در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۵ / ۹ صفر ۱۳۳۴ کنسول‌های روسیه و انگلیس و محافظان‌شان، همه کارکنان تلگراف‌خانه و بانک، و اتباع و هواداران روسیه و انگلیس، درحالی که با سواران حکومتی محافظت می‌شدند، از کرمان بیرون رفتند و به سلامت وارد بندرعباس شدند^(۲۷۹) و سردار ظفر والی کرمان و سردار نصرت فرمانده قشون آن شهر، از ترس، سکوت پیشه کردند.^(۲۸۰) کمیته دموکرات‌ها، تلگراف‌خانه، کنسول‌گری‌های دو هم‌سایه، و بانک را اشغال کردند و اداره آن‌ها را به دست گرفتند.^(۲۸۱)

ده روز پس از این ماجرا، ۲۷ دسامبر / ۱۹ صفر، کاروان زایلر به کرمان رسید.^(۲۸۲) اما مسلم بود پیروزی‌هایی که سوگمیر و هواداران او به دست آورده بودند، بادوام نبود، چون والی، بازرگانان، و عده بسیاری از مردم شهر، هم‌چنان در نماندند. زایلر موضع^(۲۸۳) با وصف این، زایلر موضع

آلمانی‌ها در کرمان را به اندازه‌ای محکم یافت که پس از رسیدن گزارش‌های مربوط به وضع منطقه مرزی نه، به ادامه سفر به خاور در ۲ ژانویه ۱۹۱۶ / ۲۵ صفر ۱۳۳۴ تصمیم گرفت.^(۲۸۴)

زایلر سعی داشت با دادن اطلاعات نادرست، انگلیسی‌ها را که از نواحی جنوبی بیرجند محافظت می‌کردند، درباره گذرگاه واقعی خود به اشتباه اندازد.^(۲۸۵) نیت اصلی او این بود که از ناحیه نه از وسط کویر لوت که دشوارگذر و تحت محافظت شدید بود، راهی افغانستان شود،^(۲۸۶) اما او بخت نیدرمایر را نداشت. ستونی که ذخیره‌های کاروان را حمل می‌کرد، به دست راه‌زنان بلوچ در دشت لوت چپاول شد و محموله‌های آن به تاراج رفت. خود زایلر پس از چهار روز کویرپیمایی، به نزدیک نه رسیده بود. نیروهای انگلیسی مستقر در آن‌جا که از رسیدن زایلر آگاه شده بودند، چهل سوار مسلح را به جنگ او فرستادند. در نتیجه زایلر ناچار شد عقب‌نشینی کند^(۲۸۷) و چون کرمان را محل امنی می‌دانست، بدون توجه به کاروان، که در ناحیه خبیص به انتظار او بود، به کرمان بازگشت تا به کمک عشایر بهارلو، که از کنسول‌گری آلمان حفاظت می‌کردند، دسته مطمئنی برای هم‌راهی خود تشکیل دهد.^(۲۸۸)

در این اوقات سوگمیر نیز در تدارک سفر بود و رسیدن پیام‌های پی‌درپی بلوچ‌ها او را امیدوار ساخت که بتواند راهی محل اصلی مأموریتش، بلوچستان، گردد. در اواسط ژانویه ۱۹۱۶ / اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۴ او دو تن را به نام‌های بیاخ^۱ و ودیگ^۲ از راه بم و رودبار به بمپور فرستاد تا در آن نقاط به سود آلمان تبلیغ کنند و ضمناً به عمق احساسات آلمان‌دوستی بهرام‌خان، حاکم نیرومند آن منطقه پی ببرند.^(۲۸۹) در ۶ فوریه ۱۹۱۶ / اول ربیع‌الاول ۱۳۳۴ سوگمیر و گریزینگر به دنبال خبرهای دل‌گرم‌کننده دیگر، کرمان را به قصد بم ترک گفتند.^(۲۹۰)

1. Biach

2. Wedig

اما یورش روس‌ها به کرمانشاه، در کرمان اثر گذاشت و سبب انزوای مأموران آلمانی در آن شهر گردید.^(۲۹۱) با آن‌که بیرون راندن انگلیسی‌ها و روس‌ها از کرمان با پیروزی همراه بود، اما اوضاع شهر روز به روز نامطمئن‌تر می‌شد و پیدا بود وضع آلمانی‌ها در کرمان مانند شیراز چندان استحقاقی ندارد. سردار ظفر و سردار نصرت، مانند گذشته، به سود انگلیسی‌ها، به فعالیت مشغول بودند. این فعالیت زمانی شدیدتر شد که فرمانفرما رییس الوزرای جدید کشور نیز آن‌ها را به ادامه تلاش‌هایشان ترغیب کرد.^(۲۹۲) با این اوضاع زایلر صلاح دید کاروان خود را به کرمان برگرداند. به ویژه آن‌که اطلاع پیدا کرده بود سردار نصرت در گفت‌وگویی با انگلیسی‌ها از ایشان درخواست کرده بود با یورش به کرمان، ارتباط آلمانی‌های آن شهر را با سایر اتباع آن کشور در نقاط مختلف، قطع کنند.^(۲۹۳)

هنگامی که قشون انگلیس در ابتدای مارس ۱۹۱۶ / اواخر ربیع الاول ۱۳۳۴ در بندرعباس پیاده شد،^(۲۹۴) زایلر تصمیم گرفت عناصر مخالف را با توسل به زور از کرمان بیرون براند و زمام شهر را دوباره به دست بگیرد.^(۲۹۵) روز ۱۴ مارس / ۹ جمادی الاول، بمبی به سوی سردار نصرت پرتاب شد. سردار نصرت جان به سلامت برد،^(۲۹۶) اما همین سوء قصد دست‌آویز آغاز درگیری میان طرف‌داران سردار نصرت و گروه هوادار زایلر گردید. طرف‌داران سردار نصرت در این درگیری شکست خوردند و او پس از گفت‌وگو با زایلر، خود را زیرکانه از معرکه کنار کشید و ژاندارمری هم‌جانب طرف‌داران زایلر را گرفت.^(۲۹۷) در نتیجه سردار نصرت عقب‌نشست و سردار ظفر والی نیز آماده بیرون رفتن از کرمان گردید و به این ترتیب قدرت حکومتی به دست دموکرات‌ها افتاد.^(۲۹۸)

اما این اقدام‌ها نمی‌توانست جلوی از دست رفتن مواضع آلمانی‌ها در خاور ایران را بگیرد. سوگمایر اندکی پیش از حرکت از بم، شهری که او در اجرای عملیاتش به پیروزی نیز دست یافته بود،^(۲۹۹) اطلاع یافت که بهرام‌خان بمپوری جلودارهای هیئت او را در دام انداخته و به آن‌ها یورش

برده و اعضای هیئت فرار کرده و صفوف پیش‌قراولان نیروهای او از هم پاشیده است. از اعضای هیئت فقط بیاخ، ودیگ، و محمدخان، هم‌راه هندی آن‌ها، توانسته بودند خود را به سوگمایر برسانند و این خبر ناگوار را به او بدهند. بنابراین مسلم بود که بلوچستان دیگر جای امنی برای ادامه عملیات نبود.^(۳۰۰) پس سوگمایر و هم‌راهان به بم بازگشتند^(۳۰۱) تا از آن‌جا با زایلر تماس بگیرند و بتوانند درباره اقدام‌های بعدی با او تبادل نظر کنند. سوگمایر در بم نه تنها از درهم شکسته شدن کامل جبهه‌های دفاعی غرب ایران آگاه گردید، بلکه مطلع شد که زایلر نیز آماده مسافرت به غرب شده است.^(۳۰۲) انتشار خبر سقوط اصفهان^(۳۰۳) و تأثیر آن در مردم کرمان، حتی با وجود تبعید شدن سردار نصرت، موقعیت زایلر را در آن شهر بسیار سست کرده بود و اکنون همه می‌دانستند که عمال آلمانی مقیم ایران از هم پراکنده شده‌اند و امید رسیدن نیروهای کمکی به آن‌ها نیست. در این اوضاع و احوال، به ویژه پس از رسیدن خبر نزدیک شدن روس‌ها به یزد و آماده شدن انگلیسی‌ها برای حمله از بندرعباس، زایلر تصمیم گرفت از جاده سعیدآباد که تنها راه امن بود، به سوی شیراز عقب‌نشینی کند، زیرا به گمان او شیراز تنها پای‌گاهی بود که هنوز در اختیار آلمانی‌ها بود.^(۳۰۴)

هنگامی که زایلر با هم‌راهان خود در کرمان مقدمات عقب‌نشینی را فراهم می‌کرد،^(۳۰۵) سردار ظفر که دل‌گرمی پیدا کرده بود، به هواداران آلمان که هنوز در شهر باقی بودند، یورش برد.^(۳۰۶) او تضمین داد چنان‌چه آلمانی‌ها و طرف‌داران ایرانی ایشان، از شهر بیرون روند، دست به اذیت و آزارشان نزنند.^(۳۰۷) ژنرال سایکس انگلیسی، که در تدارک حمله به بندرعباس بود، با سردار نصرت و قوام‌الملک رییس ایل خمسه، تماس گرفته و قرار گذاشته بود که همه راه‌زنان راه کرمان - شیراز را برای حمله به کاروان‌های آلمانی‌ها بسیج کند.^(۳۰۸) عقب‌نشینی زایلر به سوی شیراز، چنان وضع مصیبت‌باری یافت که کاروان او تقریباً همه چیزش را از دست داد.^(۳۰۹) با این همه، زایلر و عده‌ای از آلمانی‌ها و اتریشی‌ها، به رغم از دست دادن همه اموال کاروان، خود را به